

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى بن جعفر

الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى بن جعفر



الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى بن جعفر

الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى بن جعفر

لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلُ وَانْظُرْ مِنْ مَفْعَةٍ مَفْعَتَانِ مَفَاعِلٌ مَفْعَتُهُ وَالْأَلَمُ مِنْهُ
 مَفْعَةٌ مَفْعَتَانِ مَفَاعِلٌ مَفْعَتُهُ مَفْعَتَانِ مَفَاعِلٌ مَفْعَتُهُ مَفْعَتَانِ مَفَاعِلٌ
 مَفْعَتُهُ فَعْلُ التَّضْيِيلِ مِنْهُ أَفْعَلُ أَفْعَلَانِ أَفْعُولٌ أَفَاعِلٌ أَفْعِيَةٌ وَالْمَوْتُ مِنْهُ فُعِي فُعْيَانِ
 فُعْيَاتٌ فُعِي فُعْيَتِي **باب فِعْلُ يَفْعُلُ أَحَبُّ** وَالْحَسْبَانُ بِمَنْشَرٍ وَشَمْرُونَ بِمَنْشَرٍ
 حَسِبَ حَسِبَ حَسْبًا وَحَسْبَابًا فَهُوَ حَاسِبٌ حَاسِبَانِ حَاسِبُونَ حَسْبُهُ حَسْبَانِ
 حَسْبٌ حَسْبٌ حَسْبَاءُ حَسْبَانِ حَسَابٌ حُسُوبٌ حَوَسِبَ حَاسِبَةٌ حَاسِبَتَانِ حَاسِبَاتٌ
 حَوَاسِبٌ حُسْبٌ حَوَسِبْتُ حَسِبْتُ حَسْبًا وَحَسْبَابًا فَذَا لِي حُسُوبٌ
 حُسُوبًا كَانَ حُسُوبُونَ حُسُوبَةٌ حُسُوبَتَانِ حُسُوبَاتٌ حَاسِبِي حَسْبِي حَسْبِيَّةُ الْحَسْبِي
 كَلِمَةُ حَسْبٍ لَا يَحْسِبُ لَا يَحْسِبُ لَنْ يَحْسِبَ لَنْ يَحْسِبَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَحْسِبُ لِحَسْبٍ لِحَسْبٍ
 لِحَسْبٍ وَالنَّاسُ عَنْهُ لَا يَحْسِبُونَ لَا يَحْسِبُونَ لَا يَحْسِبُونَ وَالْطَّرْفُ مِنْهُ حَسْبٌ حَسْبَانِ
 حَاسِبٌ حَسْبِيَّةٌ وَالْأَلَمُ مِنْهُ حَسْبٌ حَسْبَانِ حَاسِبٌ حَسْبِيَّةٌ وَحَسْبِيَّةٌ حَسْبَانِ
 حَاسِبِي حَسْبِيَّةٌ فَعْلُ التَّضْيِيلِ مِنْهُ أَحْسِبُ أَحْسِبَانِ أَحْسِبُونَ أَحْسَابٌ أَحْسَابِيَّةٌ وَالْمَوْتُ
 مِنْهُ حُسْبِي حَسْبِيَانِ حُسْبِيَاتٌ حُسْبِيَّةٌ حُسْبِيَّةٌ حُسْبِيَّةٌ حُسْبِيَّةٌ حُسْبِيَّةٌ حُسْبِيَّةٌ
 كَلِمَةُ فَعْلٍ مَضِيٍّ مَعْلُومٍ سَائِدٍ حُرُوفٍ أَوَّلٍ مَفْتُوحٍ بُوذْنَانِ وَثَلَاثُ رَافِعٍ دَاوُدَ وَتَوْنِيْنُ تَكُنُ بِأَعْدَتِ
 بَرَّاءٍ عَلَامَتُ فَعْلِيَّتٍ تَاوُزُضًا ضَرْبٌ شَدَّ يَضْرِبُ فِي أَصْلِ ضَرْبٍ بُوذْنٌ ضَرْبٌ فَعْلٍ مَضِيٍّ مَعْلُومٍ بُوذْنٌ
 چُونِ خَوَاسِتُهُ كَلِمَةُ فَعْلٍ مَضِيٍّ مَعْلُومٍ رَافِعٍ مَضَارِعِ مَعْلُومٍ سَائِدٍ حُرُوفٍ أَزْوَاجٍ مَفْتُوحٍ
 دَاوُدُشْ دَاوُودَ فَالْكَمَرُ رَاكِبُونَ وَعَيْنٌ كَلِمَةُ رَاكِبٍ دَاوُدَ وَدَرُ أَتْرَاعِ رَفْعِي دَاوُدَ تَاوُزُضًا ضَرْبٌ
 يَضْرِبُ شَدَّ ضَرْبٌ فِي أَصْلِ يَضْرِبُ بُوذْنٌ ضَرْبٌ مَضَارِعِ رَاكِبٍ دَاوُدَ فَالْكَمَرُ مَفْتُوحٌ كَرْدَةُ
 اَزَانِ الْفِ عِلَامَتُ أَهْمِ فَاعِلٍ دَاوُدَ وَدَرُ أَتْرَاعِ تَوْنِيْنُ تَكُنُ آوُزُضًا ضَرْبٌ شَدَّ ضَرْبَانِ دَرُ
 أَصْلِ ضَرْبٍ بُوذْنٌ أَتْرَاعِ الْفِ عِلَامَتُ رَفْعِي يَاوُزُضًا مَفْتُوحٌ عَلَامَتُ تَضْيِيلِ جَزُونِ كَسْرُهُ
 عَوْنُ تَوْنِيْنُ مَعْرُوفٌ مَعْرُوفٌ عَلَى اخْتِلَافِ الْأَقْوَالِ دَاوُدَ وَدَرُ ضَرْبَانِ شَدَّ فِي حَالِهِ

الرفع و ضاربین شدنی حالتی انصب و الجضار یون در اصل ضارب بود در آخرش و ا و
علامت رفع یا را قبل کسوره علامت نصب و ج و نون مفتوحه عوض تنوین مفرد یا کت
مفرد یا عوض هر دو در آوردند ضارب یون شدنی حالت الرفع و ضاربین فی حالتی انصب و الج
ضرب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثالث رابع را نیز فتح دادند و الف حدان را حذف کردند و ض
آن تا آخرش در آخرش در آوردند ضرب شد ضارب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و حدان
بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشد ساخته حرکت فتح
دادند بعد از شد و الف جمع تکسیر در آوردند و الف و حدان را حذف کردند ضارب شد ضارب جمع تکسیر
از ان ضارب است ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
را ضم دادند و ثالث را مشد ساخته حرکت فتح دادند و الف حدان را حذف کردند ضارب شد
ضرب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را ساکن ساخته الف و حدان را حذف کردند ضرب
شد ضرب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث و رابع را فتح دادند و الف مهوده در آخرش
در آوردند و الف حدان را حذف کردند ضرب با شد ضربان جمع تکسیر از ان ضارب است
ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم
دادند و ثالث را ساکن ساخته و آخرش الف و نون مزیدتان در آورده الف و حدان را حذف
کردند ضربان شد ضرب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و حدان بود چون خواستند
که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح بیدانان الف جمع تکسیر
در آورده الف و حدان را حذف کردند ضرب شد ضرب جمع تکسیر از ان ضارب است
ضارب اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را

ضم دادند بعد حرف ثالث و او مسکونه در آورده الف و ح د ان را حذف کردند ضروب شد
ضروب تقصیر از ان ضارب است اسم کبر بود چون خواستند که کبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را با واو مفتوحه بدل کردند سوم جایا و تقصیر
در آورده ضروب شد ضارب ضارب ثانی ضارب ثانی جمع تکسیر از ان ضارب است
ضارب اسم و ح د ان بود چون خواستند که اسم و ح د ان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود
آنرا بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا با واو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع
در آورده اند تا و ح د ان را حذف کردند ضارب شد و تنوین تکمیل برابر است منع حرف تیر حذف
کردند ضارب شد ضارب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و ح د ان بود چون خواستند که
اسم و ح د ان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را مشددا ساخته حرکت فتح دادند
بعده الف تا و ح د ان را حذف کردند ضارب شد ضارب تقصیر از ان ضارب است ضارب
اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر گردانند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت
نبود آنرا با واو مفتوحه بدل کردند سوم جایا و تقصیر در آورده ضروب شد ضروب تقصیر از ان
ضروب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب اسم و ح د ان بود چون
خواستند که فعل مضارع مجحول را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و ح و ض
اویم مفتوحه ایتم بین کلمه در آورده و ضمیه را دراز کردند تا از و او ظاهر شود در آخرش تنوین تکمیل
برای علامت اهمیت ضروب شد ضارب جمع تکسیر از ان ضروب است ضروب
و ضروب اسم و ح د ان بود چون خواستند که اسم و ح د ان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی
رافع دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آورده حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسر دادند و
ساکن را قبل او کسوا آنرا بدل کردند تا و ح د ان را حذف کردند و تنوین تکمیل را با واسطه منع حرف
کردند ضارب شد ضارب تقصیر از ان ضارب است ضارب جمع تکسیر از ان ضارب است ضارب
اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی رافع سوم جایا و تقصیر

لما نزلت هذه الآية

در آوردند حر فیکه با بعد یائی تقصیر بود آنرا کسره دادند و ساکن را قبل او کسور آن و او را بیا
بدل کردند مضرب و مضرب شد لم یضرب در اصل یضرب بود چون لم جائزه در او نشد و آوردند
آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد و در پنج صیغه و سقوط وزن اعرابی شد و رفت
صیغه و سقوط پنج نکره و در دو صیغه زیرا که بنی است و المبنی مالا یتغیر آخره یا یخول
العوامل علیها و همچنین است مجد محمول لایضرب در اصل یضرب بود چون لا نفی در
اوش در آوردند آخرش را پنج نکره بلکه معنی مثبت را منفی ساخت لایضرب شد ان یضرب
لن یضرب را اے آخره در اصل یضرب یضربان کنج بود چون لن ناصبه در اوش در آوردند آخرش را
نصب کردند علامت نصبی ظهور فتحات شد و در پنج صیغه و سقوط وزن اعرابی شد و رفت صیغه
و سقوط پنج نشد در دو صیغه زیرا که بنی است و المبنی مالا یتغیر آخره باختلاف العوالم علیها یضرب
کنج شد اضرب اضربا اضربوا کنج در اصل تضرب تضربان کنج بود تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بنین کلمه عین کلمه او کسور بود همزه وصل کسره
در اوش در آوردند اعرابان باشد بکون آخر آخرش را و وقت کردند علامت و نفی سقوط
حرکت شد در یک صیغه و سقوط ثنات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط پنج نشد در یک صیغه زیرا که
بنی است و المبنی مالا یتغیر آخره بدخول العوالم علیه بالوزن ثقیله اضربن اضربان اضربن اضربن
اضربان اضربان بالوزن خفیفه اضربن اضربن اضربن اضربن اضربن در اصل اضرب بود
چون وزن ثقیله و خفیفه بد متصل شد قابل وزن بنی بر فتح گشت اضربن و اضربن شد
اضربان در اصل اضربا بود چون وزن ثقیله بد متصل شد وزن ثقیله را کسره دادند برائے
مشابهت بنون تشبیه اضربان شد اضربان در اصل اضربن بود چون وزن ثقیله بد متصل
شد اجتماع ثلث وزن شد و اجتماع ثلث ثنات را در کلام عرب مستکره پنداشتند بنا برکن
الف فاصله میان وزن جمع و وزن ثقیله در آوردند تا اجتماع ثنات نشود و وزن ثقیله را کسره
دادند برای مشابهت بنون تشبیه اضربان شد اضربن و اضربن در اصل اضرب بود چون وزن

کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول را ضم و اند ثانی را فتح سوم جایا تصغیر
 در آورند مُضْطَرِبٌ شد و آله منه مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ
 مُضْطَرِبٌ است مُضْطَرِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکبیر کنند حرف
 اول و ثانی را فتح و اند سوم جایا الف جمع تکبیر در آورند حرف فیکه مابعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسر و
 تنوین ثکن را بواضع منع صرف حذف کردند مُضْطَرِبٌ شد مُضْطَرِبٌ تصغیر از آن مُضْطَرِبٌ
 است مُضْطَرِبٌ اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول را ضم و اند ثانی
 را فتح سوم جایا تصغیر آورند حرف فیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسر و اند مُضْطَرِبٌ شد مُضْطَرِبٌ
 مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ است مُضْطَرِبٌ اسم وحدان بود
 چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکبیر کنند حرف اول و ثانی را فتح و اند سوم جایا الف جمع تکبیر
 آورند حرف فیکه مابعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسر و اند ثا و وحدان را حذف کردند تنوین را نیز بواضع
 منع صرف حذف کردند مُضْطَرِبٌ شد مُضْطَرِبٌ تصغیر از آن مُضْطَرِبٌ است مُضْطَرِبٌ اسم کبیر بود
 خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول را ضم و اند ثانی را فتح سوم جایا تصغیر آورند حرف فیکه
 یا تصغیر بود آنرا کسر و اند مُضْطَرِبٌ شد مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ مُضْطَرِبٌ
 جمع تکبیر از آن مُضْطَرِبٌ است مُضْطَرِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
 تکبیر کنند حرف اول و ثانی را فتح و اند سوم جایا الف جمع تکبیر در آورند حرف فیکه مابعد الف جمع تکبیر
 بود آنرا کسر و اند بعد الف ساکن ماقبل او کس و بود آن الف را بیابدل کردند تنوین ثکن را
 نیز بواضع منع صرف حذف کردند مُضْطَرِبٌ شد مُضْطَرِبٌ تصغیر از آن مُضْطَرِبٌ است
 مُضْطَرِبٌ اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند حرف اول را ضم و اند ثانی را فتح و سوم
 یا می تصغیر در آورند حرف فیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسر و اند بعد الف ساکن ماقبل او کس و بود
 آن الف را بیابدل کردند مُضْطَرِبٌ شد افعال التفضیل مِنْهُ أَضْرَبُ أَضْرَبُ أَضْرَبُ
 أَضْرَبُ أَضْرَبُ أَضْرَبُ أَضْرَبُ أَضْرَبُ جمع تکبیر از آن أَضْرَبُ است أَضْرَبُ

شَرِیفٌ شد مشرقاء جمع تکسیر از ان شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
 اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح در آخرش الف ممدوده آورده
 یا را حذف کردند مشرقاء شد مشرقاء جمع تکسیر از ان شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان
 بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسر دادند ثانی را فتح سوم جا
 الف جمع تکسیر در آورده یا را حذف کردند مشرقاء شد مشرقاء جمع تکسیر از ان شَرِیفٌ است
 شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را ضم
 دادند و یا وحدان را حذف کردند مشرقاء شد مشرقاء جمع تکسیر از ان شَرِیفٌ است شَرِیفٌ
 اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
 ساکن ساخته در آخرش الف و نون فریقان در آورند و یا وحدان را حذف کردند مشرقاء شد
 مشرقاء جمع تکسیر از ان شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
 را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسر دادند ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف و نون فریقان
 در آورده یا را حذف کردند مشرقاء شد مشرقاء جمع تکسیر از ان شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم
 وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسر دادند ثانی را
 ساکن ساخته در آخرش الف و نون فریقان در آورده یا را حذف کردند مشرقاء شد
 مشرقاء جمع تکسیر از ان شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند
 که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند در اول الف مفتوحه در آورده ثانی را ساکن
 ساختند و ثالث را فتح دادند بعد از ان الف ممدوده در آورده یا را حذف
 کردند اعمی فاء شد اعمی فاء جمع تکسیر از ان شَرِیفٌ است شَرِیفٌ
 اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
 کنند در اول الف مفتوحه در آورده ثانی را مسکون ساخته در آخرش تا در
 آورده یا را حذف کردند اعمی فاء شد اعمی فاء جمع تکسیر از ان

[illegible]

پیشانی است

لَنَكْرُمَنَّ وَرَاصِلُ نَكْرُمَنَّ بُوَد چُون لَام اَمِرِ اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا چِيزِے نَكْرَد
 زِیرِ اَكِه مَنِی اَسْت وَ الْمَسْبُوتُ مَا لَا يَتَغَيَّرُ اِجْزَاءُ بَدْنِ خَوَلِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ لَنَكْرُمَنَّ شَد
 لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ مَا لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ
 بُوَد چُون لَام اَمِرِ اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا جَزْمِ كَرْدِ عِلَامَتِ جَزْمِ سَقُوطِ حَرَكَتِ
 شَد لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ مَا لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ بُوَد چُون لَام اَمِرِ اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ
 رَا جَزْمِ كَرْدِ عِلَامَتِ جَزْمِ سَقُوطِ نُونِ اَعْرَابِی شَد لَنَكْرُمَنَّ مَا شَد بَرِینِ قِیَاسِ دِیْگَرِ لَنَكْرُمَنَّ
 وَ رَاصِلُ نَكْرُمَنَّ بُوَد چُون لَام اَمِرِ اَوَّلِش دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا چِيزِے نَكْرَد زِیرِ اَكِه مَنِی اَسْت اِلَیْهِ
 مَا لَا يَتَغَيَّرُ اِجْزَاءُ بَدْنِ خَوَلِ الْعَوَامِلِ عَلَيْهِ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ وَ رَاصِلُ نَكْرُمَنَّ بُوَد چُون لَام اَمِرِ اَوَّلِ فَعْلِ
 مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا جَزْمِ كَرْدِ عِلَامَتِ جَزْمِ سَقُوطِ حَرَكَتِ شَد لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ وَ رَاصِلُ
 نَكْرُمَنَّ بُوَد چُون لَام اَمِرِ اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا جَزْمِ كَرْدِ عِلَامَتِ جَزْمِ سَقُوطِ
 حَرَكَتِ شَد لَنَكْرُمَنَّ شَد بَرِینِ قِیَاسِ اَسْت اِلَیْهِ صِیغَه مَجْهُولِ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ
 لَنَكْرُمَنَّ مَا لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ وَ رَاصِلُ نَكْرُمَنَّ بُوَد چُون لَا اَنْهٰی دَر اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ
 رَا جَزْمِ كَرْدِ عِلَامَتِ جَزْمِ سَقُوطِ حَرَكَتِ شَد لَنَكْرُمَنَّ شَد لَنَكْرُمَنَّ مَا وَ رَاصِلُ نَكْرُمَنَّ بُوَد چُون
 لَا اَنْهٰی دَر اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا جَزْمِ كَرْدِ عِلَامَتِ جَزْمِ سَقُوطِ نُونِ اَعْرَابِی شَد لَنَكْرُمَنَّ
 شَد بَرِینِ قِیَاسِ اَنْدِ دِیْگَرِ صِیغَه لَنَكْرُمَنَّ وَ رَاصِلُ نَكْرُمَنَّ بُوَد چُون لَا اَنْهٰی دَر اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ
 دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا چِيزِے نَكْرَد زِیرِ اَكِه مَنِی اَسْت لَنَكْرُمَنَّ شَد بَرِینِ قِیَاسِ مَجْهُولِ اَسْت لَنَكْرُمَنَّ
 لَنَكْرُمَنَّ مَا لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ لَنَكْرُمَنَّ
 چُون لَا اَنْهٰی دَر اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا جَزْمِ كَرْدِ عِلَامَتِ جَزْمِ سَقُوطِ حَرَكَتِ
 شَد لَنَكْرُمَنَّ شَد لَنَكْرُمَنَّ مَا وَ رَاصِلُ نَكْرُمَنَّ بُوَد چُون لَا اَنْهٰی دَر اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا جَزْمِ
 كَرْدِ عِلَامَتِ جَزْمِ سَقُوطِ نُونِ اَعْرَابِی شَد لَنَكْرُمَنَّ شَد بَرِینِ قِیَاسِ اَنْدِ صِیغَه بَاقِی
 لَنَكْرُمَنَّ وَ رَاصِلُ نَكْرُمَنَّ بُوَد چُون لَا اَنْهٰی دَر اَوَّلِ فَعْلِ مَضَارِعِ دَر اَمَدِ اَخْرَشِ رَا چِيزِے نَكْرَد

دری که مبنی است و المبتدئ ما لا یغایر آخره بدل خول العوامل علیہ الکیار من شد
برین قیاس نمی محمول است باب تفصیل لَمْ یُفَرِّحْ وَرَصل یُفَرِّحْ بود چون لم جازمه
در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت خبری سقوط حرکت شد لَمْ یُفَرِّحْ
شد لَمْ یُفَرِّحْ در فعل یُفَرِّحْ کان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش
را جزم کرد علامت خبری سقوط نون اعرابی شد لَمْ یُفَرِّحْ حاشا شد برین قیاس است صیغه
باقی لَمْ یُفَرِّحْ وَرَصل یُفَرِّحْ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش
را چیزے نکرد زیرا که مبنی است لَمْ یُفَرِّحْ شد و برین قیاس است صیغه
محمول لَنْ یُفَرِّحْ وَرَصل یُفَرِّحْ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش
را نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت لَنْ یُفَرِّحْ شد لَنْ یُفَرِّحْ در اصل
یُفَرِّحْ کان بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت
نصبی سقوط نون اعرابی شد لَنْ یُفَرِّحْ حاشا شد برین قیاس است صیغه
در اصل یُفَرِّحْ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیرا که
مبنی است لَنْ یُفَرِّحْ شد و بر قیاس معلوم است محمول الا مضمونه فَرِحَ فَرِحَ حَا
فَرِحَ افْرِحْ فَرِحَ فَرِحَ فَرِحَ رَا از فَرِحَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد فَرِحَ شد فَرِحَ حَا از فَرِحَ کان بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت
کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد فَرِحَ حاشا شد برین قیاس است باقی فَرِحَ را
از فَرِحَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزے نکرد زیرا که مبنی است فَرِحَ شد فَرِحَ فَرِحَ حَا فَرِحَ
فَرِحَ فَرِحَ فَرِحَ فَرِحَ لام امر بر اول فعل مضارع

درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد **تَفَرَّحَا** شد **تَفَرَّحَا** در اصل **تَفَرَّحَا** بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد **تَفَرَّحَا** شد برین قیاس اند صیغهای باقی **تَفَرَّحْنَ** در اصل **تَفَرَّحْنَ** بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیرے نکرد زیرا که مبنی است **تَفَرَّحْنَ** شد امر غائب **يُفَرِّحُ يَفَرِّحُ يَفَرِّحُ يَفَرِّحُ يَفَرِّحُ يَفَرِّحُ يَفَرِّحُ يَفَرِّحُ يَفَرِّحُ يَفَرِّحُ** در اصل **يُفَرِّحُ** بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد **يُفَرِّحُ** شد **يُفَرِّحُ** در اصل **يُفَرِّحُ** بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد **يُفَرِّحُ** شد برین قیاس صیغهای باقی اند **يُفَرِّحْنَ** در اصل **يُفَرِّحْنَ** بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیرے نکرد زیرا که مبنی است **يُفَرِّحْنَ** شد بر قیاس معلوم است مجهول و اینی عنه **كَافَرَحَا كَفَرَحَا كَفَرَحَا كَفَرَحَا كَفَرَحَا كَفَرَحَا كَفَرَحَا كَفَرَحَا كَفَرَحَا كَفَرَحَا** در اصل **كَافَرَحَا** بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد **كَافَرَحَا** شد **كَافَرَحَا** در اصل **كَافَرَحَا** بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد **كَافَرَحَا** شد برین قیاس دیگر **كَافَرَحْنَ** در اصل **كَافَرَحْنَ** بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیرے نکرد زیرا که مبنی است **كَافَرَحْنَ** شد برین قیاس نهی مجهول است **كَافَرَحْنَا كَفَرَحْنَا كَفَرَحْنَا كَفَرَحْنَا كَفَرَحْنَا كَفَرَحْنَا كَفَرَحْنَا كَفَرَحْنَا كَفَرَحْنَا كَفَرَحْنَا** در اصل **كَافَرَحْنَا** بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد **كَافَرَحْنَا** شد **كَافَرَحْنَا** در اصل **كَافَرَحْنَا** بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد **كَافَرَحْنَا** شد برین قیاس صیغهای باقی **كَافَرَحْنَ** در اصل **كَافَرَحْنَ**

بود چون لایزهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را پیچ نکرد زیرا که معنی است لا یفوت حق
 شد بر قیاس معلوم است مجهول باب مفاعله که یضار یب در اصل یضار یب بود
 چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
 که یضار یب شد که یضار یب یا در اصل یضار یب یان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد که یضار یب یا شد صیغه یان
 دیگر برین قیاس اند که یضار یب در اصل یضار یب بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را پیچ نکرد زیرا که معنی است که یضار یب شد برین قیاس است مجهول
 که یضار یب در اصل یضار یب بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
 نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت که یضار یب شد و دیگر جمع صیغه یانچه بالا تفرع
 شد بر همان قیاس اند الامرنه ضار یب ضار یب یا ضار یب یا ضار یب یا ضار یب
 ضار یب را از ضار یب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف
 متحرک ماند امر همان باشد بکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت
 شد ضار یب شد ضار یب یا از ضار یب یان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
 کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
 وقفی سقوط نون اعرابی شد ضار یب یا شد برین قیاس اند دیگر ضار یب را از ضار یب یان
 بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند
 امر همان باشد بکون آخر آخرش را پیچ نکرد زیرا که معنی است المکین ماکین تغیر
 آخره بدخول العوامل علیہ ضار یب شد یضار یب یان یضار یب یا یضار یب یان
 یضار یب یا یضار یب در اصل یضار یب بود چون لام امر در اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد یضار یب شد یضار یب یا در اصل
 یضار یب یان بود چون لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط

نون اعرالی شد لُضْئاً سراً باشد برین قیاس اند و دیگر لُضْئاً سراً در اصل لُضْئاً سراً بود چون
لام امر در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیرے نکر و زیر که مبنی است بر همین قیاس
است امر غائب و شکلم معلوم و مجهول و انهی عن لا لُضْئاً سراً لا لُضْئاً سراً لا لُضْئاً سراً
لا لُضْئاً سراً لا لُضْئاً سراً لا لُضْئاً سراً در اصل لُضْئاً سراً بود چون لا انهی اول
فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لا لُضْئاً سراً شد
لا لُضْئاً سراً در اصل لُضْئاً سراً بود چون لا انهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط نون اعرالی شد لا لُضْئاً سراً باشد لا لُضْئاً سراً در اصل لُضْئاً سراً
بود چون لا انهی در اول فعل مضارع در آمد آخرش را چیرے نکر و زیر که مبنی است بر همین
قیاس مجهول است **باب افعال** لَمْ يَكْتَسِبْ وَلَنْ يَكْتَسِبَ بِرَقِیاس صیغهای که
مذکور شده الامر منه الكُتِبَ الْكُتِبَ الْكُتِبَ الْكُتِبَ الْكُتِبَ الْكُتِبَ الْكُتِبَ الْكُتِبَ
تَكْتَسِبُ بنا کردند که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند
هَمْزُهُ وصل بکسر در اولش در آوردند امربیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد الْكُتِبَ شد الْكُتِبَ را از تَكْتَسِبُ بنا کردند که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند هَمْزُهُ وصل بکسر در اولش در آوردند
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرالی شد الْكُتِبَ شد الْكُتِبَ را
از تَكْتَسِبُ بنا کردند که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن
ماند هَمْزُهُ وصل بکسر در اولش در آوردند آخرش را چیرے نکر و زیر که مبنی
است الْكُتِبُ شد دو صیغهای باقی همان قیاس است که در بابهای بالا مذکور
شد **باب افعال** بِرَقِیاس ابواب گذشته انْصَرَفَ انْصَرَفَ
انْصَرَفَ انْصَرَفَ انْصَرَفَ انْصَرَفَ انْصَرَفَ انْصَرَفَ انْصَرَفَ انْصَرَفَ
استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند هَمْزُهُ وصل بکسر در اولش در آوردند

امر همان باشد بسكون آخر آخريش را وقت کردند علامت وقتی سقوط حرکت شده انقضی
 شده دیگر صیغها بر قیاس با بهای بالا اند باب **تَفْعُلُ** و باب **تَفَاعُلُ** قیاس
 باب تفعیل و باب مفاعله است که در امر حاضر بعد از حذف متحرک می ماند و صیغهای دیگر
 مانند صیغهای همان باب است باب **افْعَلَالُ** اِخْتَمَرْتُ بِهِنَّ بِهِنَّ بود و و حرف
 از یکجمله بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اِخْتَمَرْتُ بِهِنَّ بِهِنَّ
 در اصل **يُخْمَرُ** بود و و حرف از یکجمله بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام
 کردند **يُخْمَرُ** شد **يُخْمَرُ** در اصل **يُخْمَرُ** بود و و حرف از یکجمله بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
 کرده در دوم ادغام کردند **يُخْمَرُ** شد **يُخْمَرُ** در اصل **يُخْمَرُ** بود و و حرف از یکجمله بهم آمدند
 هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند **يُخْمَرُ** شد **يُخْمَرُ** در اصل
يُخْمَرُ بود و و حرف از یکجمله بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام
 کردند **يُخْمَرُ** شد **يُخْمَرُ** در اصل **يُخْمَرُ** بود و و حرف از یکجمله بهم آمدند هر دو متحرک
 اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند **يُخْمَرُ** شد **يُخْمَرُ** در اصل **يُخْمَرُ** بود و و حرف
 لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخريش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شده
 التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که ساکن شده بود برای ادغام در ثانی
 که ساکن شده بعلاست جزمی بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ**
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند **لَا تَخْفُكُ** شد و بعضی را ثانی را جزم
 کردند **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ**
 در دوم ادغام کردند **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ** **لَا تَخْفُكُ**
لَا تَخْفُكُ در اصل **يُخْمَرُ** بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخريش را جزم کرد
 علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد **لَا تَخْفُكُ** شد و صیغهاست واحد سر و چه میخواهند و
 در تشبیه و جمع نون دور میشود **لَا تَخْفُكُ** را از **يُخْمَرُ** بنا کردند تا که علامت استحقاق بود

آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند هجره وصل بکسر در او نش در آوردند امر بهمان باشد
 بسکون آخر آفرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد
 میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت وقفی ساکن
 شده بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحه اخف الحركات بعده اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحْتَمَّ خوانند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند
 لان الساکن اذا حرك حركت بالسکرة بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
 کردند اِحْتَمَّ خوانند و بعضی ترک ادغام کردند اِحْتَمَّ خوانند اِحْتَمَّ را از تحت آن بنا
 کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند هجره وصل
 بکسر در او نش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آفرش را وقت کردند علامت وقفی
 سقوط فون اعرابی شد اِحْتَمَّ شد و برین قیاس است اِحْتَمَّ و اِحْتَمَّ و اِحْتَمَّ و اِحْتَمَّ
 را از تحت آن بنا کردند تا که علامت استقبال آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند هجره
 وصل بکسر در او نش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آفرش را چیزه مکروهه زیرا که معنی است
 اِحْتَمَّ شد اِحْتَمَّ در اصل اِحْتَمَّ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را اِحْتَمَّ
 علامت خبری سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام
 ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت خبری ساکن شده بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند
 لان الفتحه اخف الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحْتَمَّ
 خوانند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرك حركت بالسکرة بعده اول
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحْتَمَّ خوانند و بعضی ترک ادغام کردند اِحْتَمَّ
 خوانند اِحْتَمَّ در اصل اِحْتَمَّ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع غائب معلوم درآمد آخرش
 را اِحْتَمَّ کرد علامت خبری سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام
 ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت خبری ساکن شده بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحه

اخف الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیکن خوانند
 و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حركت حركت بالكسرة بعده اول
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیکن خوانند و بعضی تکرار ادغام را بجز تکرار
 هم برین قیاس متکلم واحد و مع الی غیر است لیکن در اصل یختم بود چون لام امر بر اول فعل
 مضارع مجحول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد اتفاقا ساکنین
 شد میان هر دو را اول که برای ادغام ساکن شده بود و ثانی که علامت جزمی ساکن
 گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحركات بعده اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیکن خوانند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند
 لان الساکن اذا حركت حركت بالكسرة بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
 کردند لیکن خوانند و بعضی تکرار ادغام را بجز تکرار خوانند لا یختم در اصل یختم بود چون لامی
 بر اول فعل مضارع مخاطب معلوم در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
 اتفاقا ساکنین شد میان هر دو را اول که برای ادغام ساکن شده بود و دوم که بر
 علامت جزمی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحركات
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لا یختم خوانند و بعضی را ثانی را
 حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حركت حركت بالكسرة بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
 در دوم ادغام کردند لا یختم خوانند و بعضی تکرار ادغام را بجز تکرار خوانند هم برین قیاس
 لا یختم لا یختم سه وجه دارد لا یختم در اصل یختم بود چون لامی بر اول فعل مضارع
 مجحول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد اتفاقا ساکنین شد میان
 هر دو را اولی آخره و هم برین روش است لا یختم ولا یختم ولا یختم باب افعال
 اجتمعت در اصل اجتمعت بود و حرف از یختم هم آمده بود و متحرک اول ساکن کرده در دوم تمام
 کرده انما گشت یختم در اصل یختم بود و حرف از یختم هم آمده بود و متحرک اول ساکن کرده

لَا يَخْرُجُ جَمْعًا يَخْرُجُ جَمْعًا وَالظَرْفُ مِنْهُ يَخْرُجُ جَمْعًا يَخْرُجُ جَمْعًا بَابُ اِفْعَالٍ
 لَا يَخْرُجُ جَمْعًا مَوْيَ بَرْتَنِ خَاسْتَنِ وَوَاهِنَا بَرِوَسْتِ اَعْضَاءُ بَرَامْدَنِ اَزْ سِرَا اَفْتَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ
 اَفْتَشَعَرُ اَرَا فِهْمُ مَقْشَعَرُ وَاَفْتَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ اَفْتَشَعَرُ اَرَا فِدَاكِ مَقْشَعَرُ لَمْ لَيْقَشَعَرُ لَمْ لَيْقَشَعَرُ
 لَمْ لَيْقَشَعَرُ لَمْ لَيْقَشَعَرُ لَمْ لَيْقَشَعَرُ لَمْ لَيْقَشَعَرُ لَمْ لَيْقَشَعَرُ لَمْ لَيْقَشَعَرُ لَمْ لَيْقَشَعَرُ
 اَلَا مَرْنَه اَفْتَشَعَرُ اَفْتَشَعَرُ اَفْتَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ
 لَيْقَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ لَيْقَشَعَرُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ
 لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ لَا نَقْشَعَرُ
 وَالظَرْفُ مِنْهُ مَقْشَعَرُ مَقْشَعَرَانِ مَقْشَعَرَاتِ اَمْرًا زِيَابُ فَعْلَانِه دَخْرَجَ دَخْرَجَا
 دَخْرَجُوا دَخْرَجِي دَخْرَجَا دَخْرَجَن دَخْرَجِي رَا اَزْ تَدْ خَوْجِ بِنَا كَرْدَنَدَا كَهْ عَلَامَتِ اِسْتِقْبَالِ بُوْدَا
 حَذَفْ كَرْدَنَدَا بَعْدَ حَذَفِ مَتَحَرَكْ مَانِدَا مَرَهْمَانِ بَاشَدَ بَسْكَوْنِ اَخْرَا اَخْرَشِ رَا وَقِفْ كَرْدَنَدَا
 وَقِفِ سَقُوْطِ حَرَكَتِ شَدَ دَخْرَجِ شَدَ تَا اَخْرَا زِيَابُ تَقْعَلُ تَدْ خَوْجِ تَدْ خَوْجَا تَدْ خَوْجِي
 تَدْ خَوْجَا تَدْ خَوْجَن تَدْ خَوْجِ رَا اَزْ تَدْ خَوْجِ بِنَا كَرْدَنَدَا كَهْ عَلَامَتِ اِسْتِقْبَالِ بُوْدَا اَنَزَا حَذَفْ
 كَرْدَنَدَا بَعْدَ حَذَفِ مَتَحَرَكْ مَانِدَا مَرَهْمَانِ بَاشَدَ بَسْكَوْنِ اَخْرَا اَخْرَشِ رَا وَقِفْ كَرْدَنَدَا
 وَقِفِ سَقُوْطِ حَرَكَتِ شَدَ تَدْ خَوْجِ شَدَ تَا اَخْرَا زِيَابُ بَابُ اِفْعَالٍ اَخْرَجْ اَخْرَجَا
 اَخْرَجُوا اَخْرَجِي اَخْرَجَا اَخْرَجَن اَخْرَجِي رَا اَزْ اَخْرَجْ بِنَا كَرْدَنَدَا كَهْ عَلَامَتِ اِسْتِقْبَالِ
 بُوْدَا اَنَزَا حَذَفْ كَرْدَنَدَا بَعْدَ حَذَفِ سَاكِنِ مَانِدَهْمَرَهْ وَصَلْ كَبَسَرِ دَاوَلَشِ دَرِ اَوْرَدَنَدَا مَرَهْمَانِ بَاشَدَ
 بَسْكَوْنِ اَخْرَا اَخْرَشِ رَا وَقِفْ كَرْدَنَدَا عَلَامَتِ وَقِفِ سَقُوْطِ حَرَكَتِ شَدَ اَخْرَجْ شَدَ اَخْرَجِي
 اَخْرَجَا اَخْرَجُوا اَخْرَجِي اَخْرَجَا اَخْرَجَن اَخْرَجِي اَخْرَجِي اَخْرَجِي اَخْرَجِي اَخْرَجِي اَخْرَجِي اَخْرَجِي
 اِفْعَالِ اَفْتَشَعَرُ دَرِ صِلِ اَفْتَشَعَرُ بُوْدُو حَرْفِ اَزْ يَكْبَسْ بَهْمِ اَمْدَهْمَرُوْطِ مَتَحَرَكْ حَرَكَتِ
 اَوَّلِ رَافِعِ كَرْدَهْ بِاقْبَلِ دَاوْنِدَهْ اَوَّلِ سَاكِنِ ثَانِي مَتَحَرَكْ اَوَّلِ رَا دَرِ دَوْمِ اَوْ غَامِ كَرْدَنَدَا
 اَفْتَشَعَرُ شَدَ لَيْقَشَعَرُ دَرِ صِلِ لَيْقَشَعَرُ بُوْدُو حَرَكَتِ اَزْ يَكْبَسْ بَهْمِ اَمْدَهْمَرُوْطِ مَتَحَرَكْ حَرَكَتِ اَوَّلِ

نقل کرده با قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَشْعُرُ
 شد مُشْعَرٌ در اصل مُشْعَرٌ بود و حرف از یحشس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
 نقل کرده با قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَشْعُرُ
 شد مُشْعَرٌ در اصل مُشْعَرٌ بود و حرف از یحشس بهم آمدند هر دو متحرک بعد از نقل حرکت
 اول با قبل اول را در دوم ادغام کردند مُشْعَرٌ شد لَمْ یَشْعُرْ در اصل یَشْعُرُ بود چون
 لم جازمه در اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را جزم کرد علامت خبری سقوط حرکت
 شد انتقار ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن شده بود و را دوم که
 بعلامت خبری ساکن شد بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحركات
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَشْعُرْ خواندند و بعضی را را
 ثانی را حرکت کسره دادند لان الساكن اذا حركت حركت بالكسر بعده اول ساکن ثانی متحرک
 اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَشْعُرْ خواندند و بعضی تبرک ادغام لَمْ یَشْعُرْ خواندند
 الامر ان یَشْعُرَ یَشْعُرُ یَشْعُرُ یَشْعُرُ یَشْعُرُ یَشْعُرُ یَشْعُرُ یَشْعُرُ یَشْعُرُ یَشْعُرُ
 را از یَشْعُرُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد حذف ساکن ماند نهزه
 وصل بکسر در اولش در آوردند ام همان باشد بکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
 سقوط حرکت شد انتقار ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن شده
 بود و را ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة
 اخف الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَشْعُرُ
 و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساكن اذا حركت حركت بالكسر بعده اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَشْعُرُ خواندند و بعضی تبرک ادغام یَشْعُرُ
 خواندند یَشْعُرُ را از یَشْعُرُ آن بنا کردند تا که علامت استقبال آنرا حذف کردند
 با بعد حذف ساکن ماند نهزه وصل بکسر در اولش در آوردند ام همان باشد بکون آخر

[illegible]

بعد از آنکه گنج شده مضارع مجهول از تعلیل سالم است اسم فاعل جمع تکسیر بر کسره
 و مضافه و بعد بر قیاس حَرَبَةُ حَرَابٌ حَرَبٌ است و یَعِدُّ تَقْصِیرُ الزَّانِ وَاَعِدُّ است وَاَعِدُّ
 اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود
 آنرا با و مفتوحه بدل کردند سوم جایای را تصغیر در آوردند و یَعِدُّ شد بعده دو و او در اول کلمه هم آمد
 اول را بهزفه بدل کردند و یَعِدُّ شد وَاَعِدُّ جمع تکسیر الزَّانِ وَاَعِدُّ است وَاَعِدُّ اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیرند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا با و
 مفتوحه بدل کردند سوم جایای جمع تکسیر در آوردند وَاَعِدُّ و حدان را حذف کردند و تنوین را نیز بر
 شمع صرف و وَاَعِدُّ شد بعده دو و او در اول کلمه هم آمدند اول را بهزفه بدل کردند وَاَعِدُّ شد
 ظرف جمع تکسیر الزَّانِ وَاَعِدُّ است وَاَعِدُّ اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان
 را جمع تکسیرند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جایای جمع تکسیر در آوردند
 وَاَعِدُّ شد و یَعِدُّ تَقْصِیرُ الزَّانِ وَاَعِدُّ است وَاَعِدُّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
 کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای را تصغیر در آوردند و یَعِدُّ شد اسم که وَاَعِدُّ
 جمع تکسیر الزَّانِ وَاَعِدُّ است وَاَعِدُّ اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر
 کنند رو کردند بسوی اصلش که وَاَعِدُّ است حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جایای جمع
 تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا حذف کردند و یَعِدُّ شد و یَعِدُّ تَقْصِیرُ الزَّانِ
 وَاَعِدُّ است وَاَعِدُّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رو کردند بسوی اصلش
 که اصل کلمه وَاَعِدُّ است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای را تصغیر در آوردند
 حرفیکه مابعد الف تصغیر بود آنرا کسره دادند و یَعِدُّ شد و یَعِدُّ جمع تکسیر الزَّانِ وَاَعِدُّ است
 وَاَعِدُّ اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش
 که وَاَعِدُّ است حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جایای جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد
 الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن را قبل او کسره آن الف را بیابا بدل کردند

تَرْسِیْلُ یُجِیْلُ وَجَلَّاهُ فُجِلُ وَاجِلَانُ وَاجِلُونُ وَجَلَّةٌ وَجَالٌ وَجَلَّ وَجَلَّ
 وَجَلَّاهُ وَجَلَّانُ وَجَالٌ فُجُولٌ أَوْجِلُ رَجَلَةٌ وَاجِلَانُ وَاجِلَاتُ أَوَّجِلُ وَجَلَّ
 أَوْجِلَةٌ وَوَجَلَّ یُوجِلُ وَجَلَّاهُ فُجُلُ مَوْجِلَانُ مَوْجِلُونُ مَوْجِلَةٌ مَوْجِلَاتُ
 مَوْجِلَاتُ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ لَمْ یُوجِلْ لَمْ یُوجِلْ لَا یُوجِلْ
 لَنْ یُوجِلْ لَنْ یُوجِلْ الْأَمْرُ مَرْجِلٌ لَمْ یُوجِلْ لَمْ یُوجِلْ لَمْ یُوجِلْ لَمْ یُوجِلْ
 لَا یُوجِلْ لَا یُوجِلْ لَا یُوجِلْ وَالنَّظَرُ مِنْ مَوْجِلٍ مَوْجِلَانُ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ
 وَالْأَمْرُ مَرْجِلٌ مَرْجِلَانُ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ مَرْجِلَةٌ مَرْجِلَاتُ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ
 مَرْجِلَانُ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ أَفْضَلُ التَّفْصِيلِ أَوْجِلُ أَوْجِلَانُ أَوْجِلُونُ
 أَوَّجِلُ أَوْجِلٌ مَوْجِلٌ مَوْجِلٌ وَجَلَّاهُ وَجَلَّاهُ وَجَلَّاهُ وَجَلَّاهُ
 بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند نظر کردند و بعد
 کلمه عین کلمه او مفتوح بود و همزه وصل بکسر در او نشاء آوردند و امر همان باشد بکون آخر نشاء
 را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد و جَلَّ شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور
 آن و او را بیابا بدل کردند و اینجیل شد مَوْجِلُ جمع کسیر از آن مَوْجِلُ است مَوْجِلٌ اسم کسره
 بود و چون خواستند که اسم حدان را جمع کسیر کنند و کردند بسوی اصل او مَوْجِلُ بود بعد
 حرف اول و ثانی را فتح دادند و اسم جالفت جمع کسیر در آوردند حرف کیه مابعد الف جمع کسیر بود
 آن را کسره دادند و جَلَّ شد و مَوْجِلُ تصغیر از آن مَوْجِلُ است مَوْجِلٌ اسم کسره بود چون خواستند
 که اسم کسره را مصغر کنند و کردند بسوی اصل او مَوْجِلُ بود حرف اول را ضم دادند
 و ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرف کیه مابعد الف تصغیر بود آنرا کسره دادند و مَوْجِلُ
 مثال واوی از باب فَعْلٌ یَفْعِلُ الْوَضْعُ نَهَادُونَ وَضَعُوا یَضَعُونَ وَضَعًا فَو
 وَضَعُوا وَضَعَانُ وَاضِعُونَ وَضَعَةٌ وَضَاعٌ وَضَعٌ وَضَعَاءُ وَضَعَانٌ وَضَاعٌ
 وَضُوءٌ أَوْ یَضَعُ وَاضِعَةٌ وَاضِعَانُ وَاضِعَاتُ أَوْاضِعٌ أَوْ یَضَعُ وَاضِعَةٌ وَضَعٌ

این مَوْجِلُ
را وقت کردند

در ضم

[illegible]

واورا نقل کرده بما قبل دادند بعده واورا اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت
 آن واورا الف بدل کردند اتفاقا سکنین شمع میان الف و لام الف را حذف کردند بقیه گشت
 برقیاس نقلت اسم فاعل قائل در اصل قائل بود وواقع شد بعد الف اسم فاعل و
 اصل بسلامت نموده است آن واورا بهتره بدل کردند قائل گشت تا قائلون قاله جمع کسیران
 قائل است قائل اسم وحدان بود چون استند که اسم وحدان را جمع گیرند و کردند بسوی اصلش که
 قائل بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند تا در گذرش در آوردند و الف وحدان حذف
 کردند قوله شد بعده واورا متحرک ما قبل او مفتوح آن در الف بدل کردند قاله شد قول جمع کسیر
 از آن قائل است قائل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع گیرند و کردند
 بسوی اصلش که قائل بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدود ساختند و دادند سوم جا الف جمع
 در آوردند الف وحدان را حذف کردند قول شد قول قول قول و کلام تمام را بسوی اصل یعنی کسیر
 تصغیر از آن قائل است قائل اسم کسیر بود چون خواستند که اسم کسیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که قائل بود حرف
 اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا او مفتوحه بدل کردند سوم جایای القصر در آوردند قول شد
 واورا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واورا با کردند ویا را یاد غام کردند و قائل شد جمع کسیران
 قائل است قائل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع گیرند حرف اول مفتوح داشتند
 ثانی قابل حرکت نبود آنرا او مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع کسیر را آوردند تا وحدان را حذف
 کردند قائل شد قول جمع کسیر از آن قائل است قائل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
 جمع گیرند و کردند بسوی اصلش که قائل بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدود ساختند فتح دادند
 الف تا وحدان را حذف کردند قائل شد قائل تصغیر از آن قائل است قائل اسم کسیر بود چون
 خواستند که اسم کسیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که قائل بود حرف اول را ضم دادند ثانی
 قابل حرکت نبود آن را او مفتوحه بدل کردند سوم جایای القصر در آوردند و شد بعده واورا
 بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود واورا با کردند ویا را یاد غام کردند و قائل شد اسم مفعول

جمع کسیران قائل
 کلمات ۱۲ واورا

تقلیل دوم قُلُّی در اصل اقْلُی بود و ما خود از قُلُّی تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند و بعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او ضمیمه بود بهره وصل بغیر و او را آوردند امیر همان
باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قُلُّی شد بعده ضمه بر
و او ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند قُلُّی شد بعده بحرکت قاف استغناء از بهره وصل حاصل شد
بهره را حذف کردند قُلُّی شد قُلُّی را از قُلُّی تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
و بعد حذف متحرک ماند امیر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که منی است و المنی
مَا لَا يَتَغَيَّرُ اَجْرُهُ بِدُخُولِ التَّوْبَةِ عَلَيْهِ قُلُّی شد تقلیل دوم قُلُّی در اصل اقْلُی بود و ما خود از قُلُّی تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه که مضمیمه بود
بهره وصل بغیر و او را آوردند امیر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که منی
است و المنی مَا لَا يَتَغَيَّرُ اَجْرُهُ بِدُخُولِ التَّوْبَةِ عَلَيْهِ قُلُّی شد بعده ضمه بر و او ثقیل بود نقل کرده با قبل
دادند اتفاقا ساکنین ش میان و او و لام و او را حذف کردند قُلُّی شد بحرکت قاف استغناء
از بهره وصل حاصل شد بهره را نیز حذف کردند قُلُّی شد طرف مقال در اصل مقول بود و او متحرک
با قبل او حرف صبیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او وصل متحرک بود و اکین
با قبلش مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند مقال شد مقول جمع کسیر از ان مقال است مقال
اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع گیرند و کردند بسوی وصلش که مقول بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم ها الف جمع گیرند و آوردند حرفی که بعد الف جمع گیرند
آنرا کسره دادند مقول شد مقول تصغیر از ان مقال است مقال اسم کبیر بود چون خواستند که اسم
کبیر را مضمر کنند و کردند بسوی وصلش که مقول بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا
یای تصغیر آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقول شد بعده و او با هم کردند
شستین حرف از ایشان ساکن بود و او را با کردند و او را با ادغام کردند مقول شد اسم آن مقول
آن مقول جمع کسیر از ان مقول است مقول اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع گیرند

لیست قُلُّی تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
و بعد حذف متحرک ماند امیر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که منی است و المنی
مَا لَا يَتَغَيَّرُ اَجْرُهُ بِدُخُولِ التَّوْبَةِ عَلَيْهِ قُلُّی شد تقلیل دوم قُلُّی در اصل اقْلُی بود و ما خود از قُلُّی تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه که مضمیمه بود
بهره وصل بغیر و او را آوردند امیر همان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که منی
است و المنی مَا لَا يَتَغَيَّرُ اَجْرُهُ بِدُخُولِ التَّوْبَةِ عَلَيْهِ قُلُّی شد بعده ضمه بر و او ثقیل بود نقل کرده با قبل
دادند اتفاقا ساکنین ش میان و او و لام و او را حذف کردند قُلُّی شد بحرکت قاف استغناء
از بهره وصل حاصل شد بهره را نیز حذف کردند قُلُّی شد طرف مقال در اصل مقول بود و او متحرک
با قبل او حرف صبیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او وصل متحرک بود و اکین
با قبلش مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند مقال شد مقول جمع کسیر از ان مقال است مقال
اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع گیرند و کردند بسوی وصلش که مقول بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم ها الف جمع گیرند و آوردند حرفی که بعد الف جمع گیرند
آنرا کسره دادند مقول شد مقول تصغیر از ان مقال است مقال اسم کبیر بود چون خواستند که اسم
کبیر را مضمر کنند و کردند بسوی وصلش که مقول بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا
یای تصغیر آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقول شد بعده و او با هم کردند
شستین حرف از ایشان ساکن بود و او را با کردند و او را با ادغام کردند مقول شد اسم آن مقول
آن مقول جمع کسیر از ان مقول است مقول اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع گیرند

حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود
آن را کسره دادند **مَقُولٌ** شد **مَقُولٌ** تصغیر از **مَقُولٌ** است **مَقُولٌ** اسم مکبر چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد
تصغیر بود آنرا کسره دادند **مَقُولٌ** شد بعده واو و یا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را
یا که زدند و یا را دریا او غام کردند **مَقُولٌ** شد **مَقُولٌ** جمع تکسیر از **مَقُولٌ** است **مَقُولٌ** اسم و حدان بود چون
که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند حرفی
که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند تا و حدان را حذف کردند **مَقُولٌ** شد **مَقُولٌ** تصغیر از **مَقُولٌ**
مَقُولٌ است **مَقُولٌ** اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را
فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که مابعدیای تصغیر بود آنرا کسره دادند **مَقُولٌ** شد بعده واو و یا هم
آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا که زدند و یا را دریا او غام کردند **مَقُولٌ** شد **مَقُولٌ** جمع تکسیر از **مَقُولٌ**
مَقُولٌ است **مَقُولٌ** اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول ثانی را
فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیا بدل کردند **مَقُولٌ** شد **مَقُولٌ** تصغیر از **مَقُولٌ** است **مَقُولٌ** اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر آوردند حرفی که
مابعدیای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیا بدل کردند
مَقُولٌ شد بعده واو و یا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا که زدند و یا را دریا او غام کردند
مَقُولٌ شد بعده یا ثانی را حذف کردند **مَقُولٌ** شد **مَقُولٌ** فعل التفضیل **مَقُولٌ** است **مَقُولٌ** جمع تکسیر از **مَقُولٌ**
مَقُولٌ است **مَقُولٌ** اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود و ثانی
را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند ثانی
مَقُولٌ شد **مَقُولٌ** تصغیر از **مَقُولٌ** است **مَقُولٌ** اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم
ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که مابعدیای تصغیر بود آنرا کسره دادند **مَقُولٌ** شد و جا را

که داد و یا بدیدل کرده یا در یاد خام نمایند و در قیاس خوانند و المونث مستوفی تا آخر قول و جمع کسیر
از ان قوی است که اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع نکند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح داد و الف وحدان را حذف کردند قوی نشد قوی لغیر از ان قوی است قوی
اسم کسیر بود چون خواستند که اسم کسیر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتح داده سوم جای
تغصیر را آوردند قوی شد نون ثقیله قون در اصل قون بود چون نون تا کید ثقیله بد متصل شد تا قبل نون
تا کید ثقیله بینی بر فتح گشت و او مخدومه را باز آوردند بعد هم قاعده الحذف علیها قون نشد قون در اصل قون
بود چون نون تا کید ثقیله بد متصل شد قون نشد قون در اصل قون بود چون نون تا کید ثقیله بد
متصل شد اتفاقا ساکنین شد میان او و نون مدغم و او را حذف کردند مضمره را باقی گذاشتند تا
والت کید بر حذف و او قون شد قون در اصل قون بود چون نون تا کید ثقیله بد متصل شد اتفاقا
ساکنین شد میان او و نون مدغم را حذف کردند و کسر را باقی گذاشتند تا و الت کید بر حذف
یا قون شد قلنا در اصل قون بود چون نون تا کید ثقیله بد متصل شد اجتماع ثلاث نونات گردید اجتماع ثلاث
ثلاث را در کلام عرب بشکریه پنج شدند بران الف فاصله در میان نون جمع و نون تا کید ثقیله در آوردند
قلنا ثلاث یالی ان باب فعل فیصل الهمزة و من خیرین باء یبیدیم بیعنا فی باء باعنا بالهمزة
باعه بیاع بیع
فذاک میبیر میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران
لا یبیران کن یبیران کن یبیران کن یبیران کن یبیران کن یبیران کن یبیران کن یبیران کن یبیران کن یبیران کن
و الظر من میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران
میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران میبیران
فصل فی فیصل الهمزة و من خیرین باء یبیدیم بیعنا فی باء باعنا بالهمزة
بیعیات بیع بیعی بیعی باء در اصل بیع بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
الف بل کردند باء شد برین قیاس تا باعتبارین در اصل بیع بود یا متحرک ما قبل او

مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف حذف
کردن یعنی شده بعد فتح یا را کسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا و این شده تعلیل دوم در این اصل
یعنی بود نقل کرده از همین پیشین آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند یعنی شده همین دو وجه است تعلیل تا
و حائیه در اصل یعنی بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند یعنی شده عین را اصل یعنی بود کسره بر یا ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند بعد التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند یعنی شده عین را اصل
یعنی بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل یعنی شده عین را اصل یعنی بود
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و عین
یا را حذف کردند یعنی شده عین را اصل یعنی بود یا را متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند بعد یا را در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند
یعنی شده تا عین را اصل یعنی بود یا را متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبل دادند بعد یا را در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند یعنی شده عین
فاعل بائیه در اصل یعنی بود یا را واقع شده بعد الف اسم فاعل و در اصل بسطت مانده است آن
بهمه بدل کردند بائیه شاعره جمع کسیر از آن بائیه است بائیه اسم و حدان بود چون خواهند که اسم حدان
را جمع کسیر کنند و کردند بسوی اصلش که او بائیه بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند
تا در آخرش و آورده الیف و حدان را حذف کردند یعنی شده بعد یا ای متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند بائیه شاعره جمع کسیر از آن بائیه است بائیه اسم و حدان بود چون خواهند
که اسم و حدان را جمع کسیر کنند و کردند بسوی اصلش که او بائیه است حرف اول را ضم دادند
ثالث را مشد ساخته فتح دادند سوم ها الف جمع کسیر و آورده الف و حدان را حذف کردند یعنی
شده عین بیعانه بیعانه و بیعانه بیعانه و بیعانه تمامی را بسوی اهل روی کنند یعنی جمع کسیر از آن

بائیه است یا نه اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع گیرند و گردند بسوی اصلش که بائیه بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مسکون ساخته الف وحدان را حذف کردند و بقیه
شد بعده ضمه بار اکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا اینکه شد همچنین بقیان است بقیه تصغیر
از ان بائیه است بائیه اسم کبر بود چون نخواهند که اسم کبر را مصغر کنند و گردند بسوی اصلش که
اصل اولیه است حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا با و مفتوحه بدل کردند
سوم جایای تصغیر در آورده بودند شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند و بقیه شد بقیه جمع گیر از ان بائیه است یا نه اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع گیرند حرف اول مفتوح بود ثانی قابل حرکت نبود آن را با و
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع گیر در آورده تا و وحدان را حذف کردند و بقیه شد یا نه حرف اول
از ان بائیه است یا نه اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند و گردند بسوی اصلش که اصل بائیه
بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را با و مفتوحه بدل کردند سوم جایای تصغیر
در آورده بودند شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند و بقیه شد اسم مفعول مبیع مبیع در اصل مبیع بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
ما قبل را و اند التقای ساکنین شد میان واو و یا و نزد بعضی حرف اول افتاد و بقیه ثانی
علاکه و علاکه و علاکه مبیع شد بر وزن مبیع بعده ضمه بار اکسره بدل کردند تا دالت کند بر جذا
بعده واو ساکن ما قبل او کسوران و او را با بدل کردند مبیع مبیع شد بر وزن مبیع و تر و بعضی حرف
ثانی افتاد و بقیه ثانی و علاکه و علاکه و علاکه مبیع شد بعده ضمه بار اکسره بدل کردند برای مناسبت
یا مبیع مبیع شد بر وزن مبیع مبیع جمع گیر از ان بائیه است یا نه اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع گیرند و گردند بسوی اصلش که اصل او مبیع بود حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع گیر در آورده حرفی که ما بعد الف جمع گیر بود آنرا اکسره دادند و بقیه
شد بعده واو ساکن ما قبل او کسوران و او را با بدل کردند مبیع مبیع شد بر وزن مبیع مبیع جمع گیر از ان بائیه است

مَبِیْعَةً اسم مکرر بود چون خواستند که اسم مکرر را مصغر کنند در کردند بسوی اصل او مَبِیْعٌ
 است حرف اول را ضم و او دثنائی را فتح سوم جایای تفضیر در آوردند حرفی که مابعدیای تفضیر
 آنرا کسره و او دندبعده و او ساکن ماقبل او مکسره آن و او را بیابدل کردند مَبِیْعٌ شد بعده و حرف از
 یک مجلس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مَبِیْعٌ شد بعده یا ثالث
 را حذف کردند مَبِیْعٌ شد مَبِیْعَةً جمع تکسیر از آن مَبِیْعَةً است مَبِیْعَةً اسم و حدان بود چون خوانند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند در کردند بسوی اصل او مَبِیْعٌ است حرف اول مفتوح
 بود و ثانی را بفتح و او دند سوم جایای جمع تکسیر در آوردند الی آخره مَبِیْعَةً تفضیر از آن مَبِیْعَةً است
 مَبِیْعَةً اسم مکرر بود چون خواستند که اسم مکرر را مصغر کنند در کردند بسوی اصل او مَبِیْعٌ بود حرف
 اول را ضم و او دثنائی را فتح سوم جایای تفضیر در آوردند حرفی که مابعدیای تفضیر بود آنرا کسره و او دندبعده
 بعده و او ساکن ماقبل او مکسره آن و او را بیابدل کردند مَبِیْعٌ شد بعده و حرف از یک مجلس بهم
 نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مَبِیْعٌ شد بعده یا ثالث را
 حذف کردند مَبِیْعٌ شد مَبِیْعَةً جمع لام منه یُعبِیان یُعبِیان یُعبِیان بنا کردند تا که علامت استقبال
 بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند ملا
 وقفی سقوط حرکت شد التقارسا کنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند این شد تعلیل دوم یعنی در
 اصل این بود و ما خود از تَبِیْعٌ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن را نظر کردند
 بعین کلمه عین کلمه او مکسره بود هزه وصل کبسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش
 را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد این بود مابعد کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بمثل
 و او دند التقارسا کنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند این شد بعده و حرکت یا از آخره وصل نخستین
 گروه هزه را نیز حذف کردند یُعبِیان را از تَبِیْعٌ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
 مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون
 اعرابی شد مَبِیْعٌ تعلیل دوم یُعبِیان اصل یُعبِیان و ما خود از تَبِیْعٌ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف

[illegible][illegible]

اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند حرف اول را ضم و داند ثانی را فتح سوم جا
یا تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند و بیفتد بعد و حرف اول
بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند و بیفتد و در آخر که جمع تکسیر بیفتد
تا و وحدان را حذف کردند باقی برین قیاس بیفتد تصغیر از آن بیفتد است و بیفتد اسم کبر بود
چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند حرف اول را ضم و داند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند
حرفی که مابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند و بیفتد بعد و حرف اول را یک جنس بهم آمدند نخستین
از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند و بیفتد و مابعد جمع تکسیر از آن بیفتد است
و بیفتد اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح
و داند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعد
ساکن را قبل او کسره آن الف را بیابیل کردند و بیفتد و تصغیر از آن بیفتد است و بیفتد اسم
کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند حرف اول را ضم و داند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر
در آوردند حرفی که مابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند بعد و الف ساکن را قبل او کسره آن الف را
بیابیل کردند و بیفتد و بعد و حرف اول را یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
را در دوم ادغام نمودند و بیفتد بعد یا ثالث را حذف کردند و بیفتد فعل التفصیل
آیه آیه آنجا که جمع تکسیر از آن آیه است آیه اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
جمع تکسیر نه حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح و داند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی
که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند با کسره تصغیر از آن آیه است آیه اسم کبر بود
چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند حرف اول را ضم و داند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آوردند
حرفی که مابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند و بیفتد بعد و حرف اول را یک جنس بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند و بیفتد و المونث بیفتد
بیعی در اصل بیعی بود ضمیر یا را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بیعی شد و در باقی و در بیعی

حاشیه تعلیلات

حاشیه تعلیلات

قیاس است حیثیت جمع کثیر از آن یعنی است یعنی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
 هم گیرند و کردند بسوی اصلش که یعنی بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده الف جلز
 حذف کردند یعنی شش یعنی تصغیر از آن یعنی است یعنی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را تصغیر
 رد کردند بسوی اصلش که یعنی بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده سوم جایا تصغیر در
 آورد یعنی شد صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف و او می از باب
 فَعِلْ لَفِعْلُ الْخَوْفِ تَرِيدُ الْخَوْفَ يَخَافُ خَوْفًا فَهُوَ خَائِفٌ خَائِفُونَ خَائِفَةٌ
 خَوَاتٌ خَوْفٌ خَوَاتٌ خَوْفًا خَوْفَانِ خَوَاتٌ خَوْفٌ خَوْفٌ خَوِيفْتُ خَائِفَةً خَائِفَاتٍ
 خَائِفَاتٌ خَوِيفْتُ خَوْفٌ خَوِيفْتُ وَخِيفْتُ يَخَافُ خَوْفًا فَذَكَ خَوْفٌ فَخَوْفَانِ
 فَخَوْفُونَ فَخَوْفَةٌ فَخَوْفَتَانِ فَخَوَاتٌ فَخَاوِيفْتُ فَخَوِيفْتُ لَمْ يَخِيفْ
 لَا يَخَافُ لَا يَخَافُ لَنْ يَخَافَ الْاَمْرُ مِنْ خَوْفٍ لَيَخْفُ لَيَخْفُ لَيَخْفُ
 وَ اَلْهَيْ عَنْهُ لَا تَخَفُ لَا تَخَفُ لَا يَخْفُ لَا يَخْفُ وَالظُّرُفُ مَخَافٌ مَخَافَانِ
 مَخَاوِفٌ مَخِيفٌ وَالْاَلَاءُ مِنْهُ مَخَوْفٌ مَخَوْفَانِ مَخَاوِفٌ مَخِيفَةٌ
 مَخَوْفَتَانِ مَخَاوِفٌ مَخِيفَةٌ مَخَوَاتٌ مَخَوَاتَانِ مَخَاوِيفٌ مَخِيفَةٌ فَعِلْ تَفْصِيلُ
 اَخَوْفُ اَخَوْفَانِ اَخَوْفُونَ اَخَاوِفُ اَخِيفْتُ وَالْمَوْثُ مِنْهُ خَوْفِي خَوْفِيَانِ
 خَوْفِيَاتٌ خَوْفٌ خَوْفِي خَاوِفٌ مَخَاوِفٌ مَخَاوِفٌ مَخَاوِفٌ مَخَاوِفٌ مَخَاوِفٌ
 آن و او را بافت بدل کردند خاف شد بر این قیاس تَلَخَّافُ تَلَخَّافُونَ در اصل خَوْفٌ بود
 کسر و بر و او ثقیل بود نقل کرده باقیل دادند بعد سلب حرکت باقیل بعد و او ساکن باقیل اَلْكَسْرُ
 آن و او را بیابدل کردند اَلْقَارِ ساکنین شد میان یا و قایا را حذف کردند و نشسته و بر این قیاس است
 خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ خَفَّافٌ
 ساکن باقیل اَلْكَسْرُ آن و او را بیابدل کردند خَفَّافٌ شد همین قیاس است تَلَخَّافُ تَلَخَّافُونَ در اصل خَوْفٌ بود و کسر و او
 ثقیل بود نقل کرده باقیل دادند بعد سلب حرکت باقیل بعد و او ساکن باقیل اَلْكَسْرُ آن و او را بیابدل

[illegible]

حذف کردند و عین شد تعلیل ^{و تعلیل} و تعلیل ^{و تعلیل} است اسم فاعل کج بود و اصل کج بود
 و او واقع شد بعد از کسر آن و او را بیابدل کردند کجی شد بعد از ضمیه بر یا ثقیل بود انداختن التقار ساکنین
 شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند کجی شد کجی را و اصل کجی بود و او واقع شد بعد از کسر آن و او
 را بیابدل کردند کجی شد کجی در اصل کجی بود و او واقع شد بعد از کسر آن و او را بیابدل کردند
 کجی شد ضمیه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقار ساکنین شد
 میان یا و او یا را حذف کردند کجی شد کجی را و اصل کجی بود و او واقع شد بعد از کسر آن و او
 که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که کجی بود و حرف اول مفتوح است ثالث را
 فتح دادند و الف و وحدان را حذف کرده عوض او را در آخرش در آوردند و کجی شد بعد از و او متحرک
 ماقبل او مفتوح آن و او را بالف بدل کردند کجی شد کجی را و الف ضمیه بدل کردند و کجی شد
 به صله و ثقل که ایشان مفرد اند نه جمع و کجی شد کجی را و اصل کجی بود و اسم وحدان بود
 چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که کجی بود و حرف اول را ضم
 ثالث را مشددا ساخته فتح دادند بعد از مشددا الف جمع تکسیر در آوردند الف و وحدان را حذف کردند
 کجی شد بعد از و او واقع شد بر طرف پیش از و ضمیه نبود آن و او را بیابدل کردند کجی شد بعد از و او
 شد بر طرف پیش از و الف اسم فاعل بود آن یا را بهمه بدل کردند کجی شد کجی را و اصل کجی بود
 است کجی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که کجی
 بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشددا ساخته فتح دادند الف و وحدان را حذف کردند کجی شد
 شد بعد از و او واقع شد در اسم ممکن بر طرف پیش از و ضمیه نبود آن و او را بیابدل کردند کجی شد
 بعد از و او واقع شد بر طرف پیش از و تنوین یا را حذف کردند کجی شد کجی را و اصل کجی بود
 جمع تکسیر از آن کجی است کجی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و
 کردند بسوی اصلش که کجی بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مسکون ساخته الف و وحدان حذف
 کردند کجی شد بعد از و او واقع شد بر طرف در اسم ممکن پیش از و ضمیه نبود آن و او را بیابدل کردند کجی

کجی شد بعد از و او
 واقع شد بر طرف
 پیش از و تنوین یا
 را حذف کردند کجی
 شد کجی را و اصل
 کجی بود

شد و جمع تکسیر از آن کایج است کایج اسم و حدان بود چون خوانند که اسم و حدان را جمع می
کنند رد کردند بسوی اصلش که کایج بود و حرف اول را ضم دادند ثالث را فتحه در آخرش الف ممدوده
در آورده الف و حدان را حذف کردند و کایج شد و جمع تکسیر از آن کایج است کایج اسم و حدان
بود چون خوانند که اسم و حدان را جمع می کنند رد کردند بسوی اصلش که کایج بود و حرف اول را ضم
دادند ثالث را سکون و رابع را مفتوح ساخته در آخرش الف ثون مزید آن در آورده الف
و حدان و تنوین تمکن را حذف کردند و کایج شد و جمع تکسیر از آن کایج است کایج اسم و حدان
بود چون خوانند که اسم و حدان را جمع می کنند رد کردند بسوی اصلش که کایج بود و حرف اول را ضم
دادند ثالث را فتحه بعد از حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را حذف کردند و کایج
شد بعد و او واقع شد بر طرفت پس از الف زائمه آن و او را همزه بدل کردند و کایج شد و جمع
تکسیر از آن کایج است کایج اسم و حدان بود چون خوانند که اسم و حدان را جمع می کنند رد کردند بسوی
اصلش که کایج بود و حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث و او میسکون در آورده الف و حدان را
حذف کردند و کایج شد بعد و او واقع شد در اسم تمکن بر طرف و پیش از ضممه نبود آن و او را بیابا
کردند و کایج شد بعد و او را بیابا آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یک کردند و بیابا را اذعم
کردند و کایج شد بعد ضممه عین را یکسر بدل کردند از جهت مناسبت یا کایج شد و نزد بعضی ضممه اول
نیز یکسر بدل کردند از جهت مناسبت یا کایج شد و جمع نصیر از آن یکسر است کایج اسم که هر دو
نخوانند که اسم که را مصنف کنند رد کردند بسوی اصلش که کایج بود و حرف اول را ضممه دادند ثانی قابل حرکت
نمود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جایای نصیر در آورند و کایج شد بعد و او واقع شد بر طرف پیش
از و کسر بود آن و او را بیابا بدل کردند و کایج شد بعد ضممه بر یا ثقیل بودند خشتن التقا ساکنین شد
سیان یا تنوین یا را حذف کردند و کایج شد و کایج در اصل کایج بود و او واقع شد بعد از کسر آن
و او را بیابا بدل کردند و کایج شد و کایج در اصل کایج بود و او واقع شد بعد از کسر آن و او را بیابا بدل کردند و کایج شد
و کایج در اصل کایج بود و او واقع شد بعد از کسر آن و او را بیابا بدل کردند و کایج شد و کایج در اصل کایج بود و او واقع شد بعد از کسر آن

و مدعیان اصل مدعیان بود و اوای بود در کمال ثالث چون رابع گشت و ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا
 بدل کرد و مدعیان شد مدعیان جمع تکسیر از آن مدعیان است مدعیان اسم و حدان بود چون خواستند که اسم حدان
 را جمع تکسیر کنند در کردند بسوی اصلش که مدعیان بود حرف اول ثانی را فتح دادند سوم جالفت
 جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند و کشیدند بعده و او واقع شد بر طرف
 ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند مدعیان شد بعده ضمه برایشان قبل بود انداختند التقای ساکنین
 شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مدعیان شد مدعیان تصغیر از آن مدعیان است مدعیان اسم کبر بود چون
 خواستند که اسم کبر را مصغر کنند در کردند بسوی اصلش که مدعیان بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح
 جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند و کشیدند بعده و او واقع شد بر طرف
 ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند مدعیان شد بعده ضمه برایشان قبل بود انداختند التقای ساکنین
 شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مدعیان شد مدعیان تصغیر از آن مدعیان است مدعیان اسم کبر بود و اوای بود در کمال
 ثالث چون رابع گشت و ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند مدعیان شد بعده یا متحرک قبل
 مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مدعیان شد مدعیان در اصل مدعیان بود و اوای بود در کمال ثالث چون رابع
 گشت و ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند مدعیان شد بعده یا متحرک قبل او مفتوح آن یا را با الف
 بدل کردند مدعیان شد مدعیان جمع تکسیر از آن مدعیان است مدعیان اسم و حدان بود چون خواستند که اسم حدان
 را جمع تکسیر کنند در کردند بسوی اصلش که مدعیان بود حرف اول ثانی را فتح دادند سوم جالفت
 جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده و او واقع شد بر طرف
 چهارم و ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند مدعیان شد تا و حدان را حذف کردند مدعیان شد بعده
 ضمه برایشان قبل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مدعیان شد مدعیان
 تصغیر از آن مدعیان است مدعیان اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند در کردند بسوی اصلش که
 مدعیان بود حرف اول ثانی را فتح دادند سوم جالفت جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند و کشیدند بعده و او واقع شد بر طرف

این کلمات
در کتب
موجود است

مکسیر شد بعد از اصل ماعا و بود و واقع شد بر طرف ماقبل او ضممه نبود آن و او را بیابا بدل کردند
و مکسیر شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را به هم بدل کردند و عا شد و مکسیر شد و مکسیر شد
و مکسیر شد و بود و واقع شد بعد از ماقبل او ضممه نبود آن و او را بیابا بدل کردند و عا شد و مکسیر شد
یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را به هم بدل کردند و عا شد و مکسیر شد و مکسیر شد
و عا شد و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مکسیر شد
حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود و آنرا
کسر دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیابا بدل کردند و عا شد بعد و او را بیابا بدل کردند
به هم آمدند اول ساکن بود و او را بیابا کردند و یا ادغام کردند و مکسیر شد و مکسیر شد و مکسیر شد
اسم مکسیر بود چون خواستند که اسم مکسیر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مکسیر شد و حرف اول ضممه
و ادغام ثانی را فتح سوم جا بای القصر در آوردند حرفی که ما بعد بای القصر بود آنرا کسر دادند بعد الف
ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیابا بدل کردند و عا شد بعد و واقع شد بر طرف ماقبل او ضممه نبود
آن و او را بیابا بدل کردند و مکسیر شد و حرف اول مکسیر هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند و مکسیر شد و فعل التفضیل منه ادعی الی ادعی در اصل آن بود و ادعی بود و مکسیر شد
چون را به گشت ماقبل او ضممه نبود آن و او را بیابا بدل کردند و ادعی شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند و ادعی شد و بای در اصل آن بود و ادعی بود و مکسیر شد و مکسیر شد
ماقبل او ضممه نبود آن و او را بیابا بدل کردند و ادعی شد و ادعی بود و ادعی بود و مکسیر شد
چون را به گشت ماقبل او ضممه نبود آن و او را بیابا بدل کردند و ادعی شد و ادعی بود و ادعی بود
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند و تقایم ساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند و ادعی شد
اذا جمع تکسیر از آن ادعی است ادعی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند
کردند بسوی اصلش که ادعی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر
آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسر دادند و عا شد بعد و واقع شد بر طرف ماقبل او ضممه نبود

حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسره کان الف را بیابان
 کردند و کوفی شد بعد و دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
 کردند و کوفی شد و کوفی تصغیر از آن خوانند است و ثانی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را تصغیر کنند و کردند
 بسوی اصلش که کوفی بود و حرف اول را ضم و دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای
 تصغیر بود آن را کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسره آن الف را بیابان کردند و کوفی شد بعد
 و دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و کوفی شد اول را
 منتهی آنکه اگر در اصل کوفی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردند و کوفی شد و کوفی
 بر اصل خود است که کوفی در اصل کوفی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردند و کوفی شد و کوفی
 شد میان الف و و الف حذف کردند و کوفی شد و کوفی جمع تکسیر از آن خوانند است اسمی اسم وحدان بود
 چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که کوفی بود حرف اول مفتوح بود
 ثانی را فتحه دادند سوم با الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند و کوفی
 شد بعد منتهی بر اقلیل بود انداختند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند و کوفی ساکنین شد میان یای
 و تنوین یا را حذف کردند و کوفی شد و کوفی تصغیر از آن خوانند است اسمی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را
 کنند و کردند بسوی اصلش که کوفی بود حرف اول را ضم و دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی
 که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند و کوفی شد و کوفی تصغیر از آن خوانند است اسمی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را
 الفتای ساکنین شد میان یای و تنوین یا را حذف کردند و کوفی شد و کوفی تصغیر از آن خوانند است اسمی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را
 کوفی شد و دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کردیم ماقبل دادند بعد اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و کوفی شد و کوفی تصغیر از آن خوانند است اسمی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را
 اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و دادند ثانی را فتحه و دادند و کوفی
 را حذف کردند و کوفی شد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردند و کوفی شد و کوفی تصغیر از آن خوانند است اسمی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را
 بود چون خواستند که اسم کبیر را تصغیر کنند حرف اول را ضم و دادند ثانی را فتحه و دادند سوم جایای تصغیر در آوردند و کوفی

کوفی
 کوفی

آن وادرا بیا بدل کردند یعنی شد و اصل ^{توضیح} شد و او واقع شد بعد از کسر آن وادرا بیا بدل
کردند یعنی شد و اصل ^{توضیح} شد و او ساکن باقیل او کسر آن را بیا بدل کردند یعنی شد
شد تا آخر همین قیاس است مگر در اصل ^{توضیح} بود و او واقع شد بعد از کسر آن وادرا بیا
بدل کردند یعنی شد بر این قیاس است تا ^{توضیح} شد و اصل ^{توضیح} بود و او ساکن باقیل او کسر آن
وادرا بیا بدل کردند یعنی شد بر این قیاس است تا آخر یعنی در اصل ^{توضیح} بود و او ای بود در کلمه ثلث
چون رابع گشت باقیل اوضمه نبود آن وادرا بیا بدل کردند یعنی شد بعد یا متحرک باقیل اوضمه
آن یا رابع گشت بدل کردند یعنی شد و اصل ^{توضیح} بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
باقیل اوضمه نبود آن وادرا بیا بدل کردند یعنی شد بعد یا متحرک باقیل اوضمه
چون رابع گشت باقیل اوضمه نبود آن وادرا بیا بدل کردند یعنی شد بعد یا متحرک باقیل اوضمه
آن یا رابع گشت بدل کردند یعنی شد میان الف و واو الف را حذف کردند یعنی شد
توضیح است ^{توضیح} و مانند ^{توضیح} است و اصل ^{توضیح} بود و او ای بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت باقیل اوضمه نبود آن وادرا بیا بدل کردند یعنی شد و توضیح است ^{توضیح} مانند
^{توضیح} است و ^{توضیح} مانند ^{توضیح} است و اصل ^{توضیح} بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع
گشت باقیل اوضمه نبود آن وادرا بیا بدل کردند یعنی شد بعد یا متحرک باقیل اوضمه آن یا رابع
بدل کردند یعنی شد میان الف و واو الف را حذف کردند یعنی شد و ^{توضیح} است
مانند ^{توضیح} است و ^{توضیح} مانند ^{توضیح} است و اصل ^{توضیح} بود و او ای بود در
کلمه ثالث چون رابع گشت باقیل اوضمه نبود آن وادرا بیا بدل کردند یعنی شد بعد یا متحرک باقیل او
مفتوح آن یا رابع گشت بدل کردند یعنی شد و اصل ^{توضیح} بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع
باقیل اوضمه نبود آن وادرا بیا بدل کردند یعنی شد و اصل ^{توضیح} بود و او ای بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت باقیل اوضمه نبود آن وادرا بیا بدل کردند یعنی شد بعد یا متحرک باقیل اوضمه
آن یا رابع گشت بدل کردند یعنی شد میان الف و واو الف را حذف کردند یعنی شد و ^{توضیح} است

نوشته اند پس در صورتیکه در اصل کتب مذکور بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
 ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند و ضمه بر او نهادند اصل تخریفات بود و او ای بود در کلمه ثالث
 چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند و ضمه بر او نهادند یا متحرک ماقبل او مفتوح
 آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند و ضمه بر او نهادند
 نوشته اند پس در صورتیکه در اصل کتب مذکور بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا
 بدل کردند و ضمه بر او نهادند یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین
 شد میان الف و یا الف را حذف کردند و ضمه بر او نهادند اصل کتب مذکور بود و او ای بود در کلمه ثالث
 چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند و ضمه بر او نهادند یا متحرک ماقبل او مفتوح
 آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند و ضمه بر او نهادند
 التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و ضمه بر او نهادند اصل کتب مذکور بود و او ای بود در کلمه ثالث
 بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند و ضمه بر او نهادند اصل کتب مذکور بود و او ای بود در کلمه ثالث
 و او را بیا بدل کردند و ضمه بر او نهادند یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند و ضمه بر او نهادند
 ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و او را با الف حذف کردند و ضمه بر او نهادند اصل کتب مذکور بود و او ای بود در کلمه ثالث
 رابع اسم و حдан بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع کنند و در کتب مذکور بود اصلش که را که بود
 حرف اول مفتوح بود ثالث را فتح دادند و نادر آخرش در آورده الف و حدان را حذف کردند
 و ضمه بر او نهادند و او را با الف بدل کردند و ضمه بر او نهادند یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند و ضمه بر او نهادند
 بدل کردند و ضمه بر او نهادند یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند و ضمه بر او نهادند
 و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع کنند و در کتب مذکور بود اصلش که را که بود حرف
 اول را ضمه دادند ثالث را مشدود ساخته فتح دادند بعد از مشدود الف جمع کنند و در کتب مذکور بود اصلش که را که بود حرف
 حذف کردند و ضمه بر او نهادند و او واقع شد فضا بعدا ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند و ضمه بر او نهادند
 شد بعدا یا واقع شد بر طرف بعد از الف را ندره آن یا را بهر بدل کردند و ضمه بر او نهادند اصل کتب مذکور بود و او ای بود در کلمه ثالث

تکسیر از آن گاه است که این اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و در
 بسوی اصلش که کاف بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدود ساخته فته داده الف حدان را
 حذف کردند و نشاء شد بعده و او واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند و نشاء
 شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اتقای ساکنین شد میان الف
 تنوین الف حذف کردند و نشاء شد جمع تکسیر از آن گاه است که این اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و در کاف بود بسوی اصلش که کاف بود حرف اول را ضمه دادند ثالث
 را مسکون ساختند و الف و حدان را حذف کردند و نشاء شد بعده و او واقع شد بر طرف در اسم
 متحرک ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند و نشاء شد جمع تکسیر از آن گاه است که این اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و در کاف بود بسوی اصلش که کاف بود حرف اول را ضمه
 دادند ثالث را فته در آخرش الف مهمل داده در آورده الف و حدان را حذف کردند و نشاء شد بعده
 جمع تکسیر از آن گاه است که این اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند
 و در کاف بود بسوی اصلش که کاف بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مسکون ساخته در آخرش الف
 و وزن مزید آن در آورده الف و حدان را حذف کردند و نشاء شد بعده و او واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه
 نبود آن و او را بیا بدل کردند و نشاء شد جمع تکسیر از آن گاه است که این اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و در کاف بود بسوی اصلش که کاف بود حرف اول را ضمه
 دادند ثالث را کسره دادند ثالث را فته بعده ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف حدان را
 حذف کردند و نشاء شد و او واقع شد مضاعفا ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند و نشاء شد
 بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهزه بدل کردند و نشاء شد جمع تکسیر از آن
 گاه است که این اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و در کاف بود بسوی اصلش که
 کاف بود حرف اول و ثالث را ضمه دادند بعد ثالث را مسکون در آورده الف و حدان را حذف
 کردند و نشاء شد بعده و او واقع شد در اسم متحرک بر طرف پیش از ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند و نشاء
 شد بعده و او را بهم آمدند تین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا را او غام کردند و نشاء شد

عامة تعليلات

شد بعد از هفتۀ شمار را که بر سر جمل گردید در جهت مناسبت یا از جهت شد و نیز بعضی صمد را را نیز
 بکسر بدل کردند از جهت مناسبت مابین بعضی شد و نیز بعضی از آن است که این اسم که بر سر
 چون خواستند که اسم که بر سر را صغر کنند رد کردند بسوی اصلش که را فتوح بود حرف اول را ضمیه دادند ثانی
 قابل حرکت نبود آن را بود و مفتوح بدل کردند سوم جایای تصغیر در آوردند و فتوح شد بعد از او
 شد بر طرف ماقبل او ضمیه نبود آن داد را بر یا بدل کردند و فتوح شد بعد ضمیه بر یا ثقیل بود و انداختند
 ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و فتوح شد و ضمیه را در میان آن جمع نگه گیران
 را که این است که این اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع نگه گیرند رد کردند بسوی
 اصلش که را فتوح بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بود و مفتوح بدل کردند
 سوم چا الفت جمع نگه گیر در آورده ثانی و حدان را حذف کردند و فتوح شد بعد ضمیه بر یا ثقیل بود و انداختند
 التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و این جمع نگه گیران را که این است
 را که این اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع نگه گیرند رد کردند بسوی اصلش که را فتوح
 بود حرف اول را ضمیه دادند ثالث را شد و ساخته فتوح دادند الف و ثانی و حدان را حذف کردند
 و فتوح شد بعد از او واقع شد بر طرف ماقبل او ضمیه نبود آن داد را بر یا بدل کردند و فتوح شد بعد
 متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین
 حذف کردند و فتوح شد و ضمیه را در میان آن جمع نگه گیران را که این است که این اسم که بر سر
 بکسر را صغر کنند رد کردند بسوی اصلش که را فتوح بود حرف اول را ضمیه دادند ثانی قابل حرکت نبود
 آن را بود و مفتوح بدل کردند سوم جایای تصغیر در آوردند و فتوح شد بعد از او واقع شد بعد از کسر
 آن داد را بر یا بدل کردند و فتوح شد و ضمیه را در میان آن جمع نگه گیران را که این است که این اسم که بر سر
 در اصل فتوح بود و او را بر یا بدل کردند و فتوح شد و ضمیه را در میان آن جمع نگه گیران را که این است که این اسم که بر سر
 حرف از ایشان ساکن بود و او را بر یا کرد و دیار او عام کردند و فتوح شد بعد ضمیه را بکسر
 بدل کردند از جهت مناسبت یا از جهت شد و نیز بعضی صمد را را نیز

طه یعنی رای و الفت
 این باب را که در میان این
 این باب را که در میان این
 است ۱۱ و او را در این

طحا لکبا که می شود بعد و او و یا بهم آید نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کرد و در
 یاد را او غام کردند و می توان شد بعد و صمه صناد را یکسره بدل کردند برای مناسبت یا هر چه
 شد بر این قیاس است در باقی هر چه جمع کسیر از آن کفنی است و کفنی اسم وحدان بود چون
 خواستند که اسم وحدان را جمع کسیر کنند و کردند بسوی اصلش که موصوفه بود حرف اول مفتوح است
 ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع کسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع کسیر بود آن را کسر دادند
 هر چه موصوفه شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را یا بدل کردند و می توان شد بعد و او ی بود در
 کلمه ثالث چون مضاعف گشت ماقبل او صمه نبود آن و او را یا بدل کردند و می توان شد بعد و
 حرف از یکجمله بهم آید اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و تنوین نکلن را حذف
 کردند برای مش صرف هر چه شد و کفنی تقصیر از آن کفنی است و کفنی اسم مکرر بود چون خواهند
 که اسم مکرر را مضاعف کنند و کردند بسوی اصلش که موصوفه بود حرف اول را صمه دادند ثانی را فتحه
 سوم جایای تقصیر در آوردند حرفیکه مابعدیای تقصیر بود آن را کسر دادند و می توان شد بعد و او ساکن
 ماقبل او کسور آن و او را یا بدل کردند و می توان شد بعد و او ی بود در کلمه ثالث چون مضاعف
 گشت ماقبل او صمه نبود آن و او را یا بدل کردند و می توان شد بعد و حرف از یکجمله بهم آید
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و می توان شد بعد و تنوین نکلن را حذف
 کردند و او را یا بدل کردند و طحا لکبا که می شود بعد و او و یا بهم آید نخستین حرف از ایشان ساکن
 بود و او را یا کردند و یا در او غام کردند و می توان شد بعد و صمه صناد را یکسره بدل کردند از جهت
 مناسبت یا هر چه جمع کسیر از آن کفنی است و کفنی اسم وحدان بود چون خواهند
 که اسم وحدان را جمع کسیر کنند و کردند بسوی اصلش که موصوفه بود حرف اول مفتوح بود ثانی
 را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع کسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع کسیر بود آن را کسر دادند
 هر چه موصوفه شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را یا بدل کردند و می توان شد بعد و او ی بود در
 کلمه ثالث چون مضاعف گشت ماقبل او صمه نبود آن و او را یا بدل کردند و می توان شد بعد و حرف

از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و حاصل شد ثانی حارن
و تنوین ممکن را حذف کردند و حاصل شد ^{ثانی} تصغیر از آن ^{ثانی} ضعیف است ^{ثانی} ضعیف است ^{ثانی} ضعیف است ^{ثانی} ضعیف است
خواستند که اسم کبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که ^{ثانی} ضعیف بود و حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتح سوم جایای تصغیر آوردند حرفی که مابعدیای تصغیر بود آنرا کسر دادند و ^{ثانی} ضعیف شد
بعده و او ساکن ماقبل او مکسور آن را و او را بیایدل کردند و ^{ثانی} ضعیف شد بعده و او ی بود و کلمه ثالث
چون مضاعف گشت ماقبل او ضمه نبود آن را و او را بیایدل کردند و ^{ثانی} ضعیف شد و در حرف از یک
جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و حاصل شد ^{ثانی} ضعیف بود
چون ^{ثانی} ضعیف بود اول فعل مضارع درآمد آخرش را فصب کرد علامت نصبی تقدیر گشت
کن ^{ثانی} ضعیف شد بر این قیاس است مجحول و در تنوین و جمع نون اعرابی ساقط می شود و مگر دو نون که سلا
میساند ^{ثانی} ضعیف شد بر این قیاس است مجحول و در تنوین و جمع نون اعرابی ساقط می شود و مگر دو نون که سلا
حرفی در اصل ^{ثانی} ضعیف بود و او ی بود و کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن را و او را
بیایدل کردند و حاصل شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند و انتقاسی گنیز
شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند و حاصل شد ^{ثانی} ضعیف بود و او ی بود و کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن را و او را بیایدل کردند و حاصل شد ^{ثانی} ضعیف بود و او ی بود و کلمه
از آن ^{ثانی} ضعیف است بمعنی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع نکسیر کردند و کردند
اصلش که ^{ثانی} ضعیف بود و حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف فتح کسیر آوردند حرفی
که مابعد الف جمع نکسیر بود آنرا کسر دادند و ^{ثانی} ضعیف شد بعده و او واقع شد مضاعف ماقبل او ضمه نبود آن
و او را بیایدل کردند و حاصل شد بعده ضمه بریاقبل بود و انداختند انتقاسا گنیز شد میان الف و تنوین را
حذف کردند و حاصل شد ^{ثانی} ضعیف تصغیر از آن ^{ثانی} ضعیف است بمعنی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر
کنند و کردند بسوی اصلش که ^{ثانی} ضعیف بود و حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر آوردند
حرفی که مابعدیای تصغیر بود آنرا کسر دادند و ^{ثانی} ضعیف شد بعده و او واقع شد مضاعف ماقبل او ضمه نبود

[illegible]

ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردن که می شد بعد یا متحرک یا قبل از مفتوح آن یا با الف بدل
بدل کردن که می شد یا قبل از الف یا بعد از الف بود در کلمه ثالث چون را بگشت ماقبل او
ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردن که می شد بعد یا متحرک یا قبل از مفتوح آن یا
را بگشت ماقبل او ضمّه نبود آن و او را بیا بدل کردن که می شد بعد یا متحرک یا قبل از مفتوح آن یا
الف بدل کردن انتقاسی ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردن که می شد یا
جمع کسیر از آن یعنی است که می اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع کسیر کنند در کردند
بسیوی اصلش که گفتند و حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع کسیر را آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع کسیر بود آنرا کسره دادند که می شد بعد و او واقع شد بر طرف ماقبل او
ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردن که می شد بعد یا متحرک یا قبل از مفتوح آن یا با الف بدل
عوض او تنوین در آخرش در آورند از این تصغیر از آن یعنی است که می اسم کسیر بود
چون خواستند که اسم کسیر را مصغر کنند در کردند بسیوی اصلش که گفتند و حرف اول را ضمّه دادند
ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یا الف تصغیر بود آنرا کسره دادند که می شد بعد و او
واقع شد بر طرف پیش از و ضمّه نبود آن و او را بیا بدل کردن که می شد بعد یا متحرک یا قبل از مفتوح آن یا
و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آورند از این تصغیر شد و المونث مته
مضیعی مضیعی در اصل مضیعی بود و او را یا کرد و طرک الالباب مضیعی شد مضیعی در اصل
مضیعی بود و او را یا کرد و طرک الالباب مضیعی شد بعد و و حرف از یک جنس هم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
مضیعی شد مضیعی در اصل مضیعی بود و او را یا کرد و طرک الالباب مضیعی شد بعد و و حرف از یک
جنس هم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مضیعی شد مضیعی جمع کسیر از آن مضیعی است مضیعی اسم و حدان بود چون
خواستند که اسم و حدان را جمع کسیر کنند در کردند بسیوی اصلش که گفتند و حرف اول را ضمّه دادند

را حذف و قی شد و قی جمع تکسیر از ان واق است و اق اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که و اق بود حرف اول را ضمیه دادند
ثالث را ساکن ساخته الف حدان را حذف کردند و قی شد و قیاء قیاء مانند قیاء حدان است اما بسوی اصل رومی گشتند و قیاء جمع تکسیر از ان واق است و اق اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که و اق بود حرف اول را کسره دادند
رافعه بعد ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را حذف کردند و قیاء شد بعد یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهم بدل کردند و قیاء شد و قیاء جمع تکسیر از ان واق است و اق اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که و اق بود حرف اول و ثالث را ضمیه دادند بعد ثالث و او مسکونه در آورده الف حدان را حذف کردند و قیاء شد بعد و او یا بهم آمدند بستین از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا یا ادغام کردند و قیاء شد بعد ضمه قات را کسره بدل کردند از جهت مناسب یا و قیاء شد و او قیاء تصغیر از ان واق است و اق اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که و اق بود حرف اول را ضمیه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را با و مفتوحه بدل کردند سوم جایای تصغیر در آورند و قیاء شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و قیاء شد بعد و او در اول کلمه بهم آمدند
اول را بهم بدل کردند و قیاء شد و قیاء جمع تکسیر از ان واق است و اق اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را با و مفتوحه بدل کردند هم جا الف جمع تکسیر در آورند ثانی و حدان را حذف کردند و قیاء شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و قیاء شد بعد و او در اول کلمه بهم آمدند اول را بهم بدل کردند و قیاء جمع تکسیر از ان واق است و اق اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول

در اینجا کلامی است که در اسم اصل نیست

ضمیمه داند الف را مشد و ساخته فتحه دادند و الف ثانی و حمدان را حذف کردند و موقی شد بعد
 یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اتقای ساکنین شد میان الف و ثانی
 الف را حذف کردند موقی شد و ثانی تصغیر از ان و ثانی است و ثانی اسم کبر بود چون خواستند که
 اسم کبر را مصغر کنند حرف اول را ضمیمه دادند ثانی قابل حرکت بنویسند آن را با او مفتوحه بدل کردند
 سوم جایای تصغیر در آوردند و ثانی شد بعد و دو و او در اول کلمه هم آمدند اول را هم بدل کردند و ثانی
 موقی شد و ثانی موقی بود اصل موقی بود و او را هم آمدند ثانی حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند
 و یا در او غام کردند و ثانی شد بعد و ثانی قاف را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا
 موقی شد بر این قیاس است باقی موقی جمع کسیر از ان موقی است موقی اسم و حمدان بود چون
 خواستند که اسم و حمدان را جمع بگیرند در کردند بسوی اصلش که موقی بود حرف اول مفتوح
 است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع کسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع کسیر بود آنرا کسره
 دادند و موقی شد بعد و او ساکن ماقبل او کسره آن او را یا بدل کردند و موقی شد بعد و حرف از
 یکجمله هم آمدند ثانی حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند و موقی شد موقی
 تصغیر از ان موقی است موقی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند در کردند کسره
 اصلش که موقی بود حرف اول را ضمیمه دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد
 یا تصغیر بود آنرا کسره دادند و موقی شد بعد و او ساکن ماقبل او کسره آن او را یا بدل کردند
 و موقی شد بعد و حرف از یکجمله هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
 و موقی شد موقی موقی جمع کسیر از ان موقی است موقی اسم و حمدان بود چون خواستند
 که اسم و حمدان را جمع بگیرند در کردند بسوی اصلش که موقی بود حرف اول مفتوح
 است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع کسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع کسیر بود آنرا
 کسره دادند و موقی شد بعد و او ساکن ماقبل او کسره آن او را یا بدل کردند و موقی شد بعد و حرف
 از یکجمله هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و موقی شد بعد و موقی

مَوْقِیَّةٌ تَصْغِیرُ اِزَانٍ مَوْقِیَّةٌ اَسْمٌ مَکْبَرٌ بُوَد چُونِ خَوَاسْتَنَدَ کِه اَسْمٌ مَکْبَرٌ رَا مَصْنَعٌ کَسَنَدَ رُو کَرْدَ
 بِسَوِی صِلَش کِه مَوْقِیَّةٌ بُوَد حَرْفِ اَوَّلِ رَا صَمَدَ دَا دَن دَثَانِی رَا فَتْحَ سَوْمِ جَا یَا یِ تَصْغِیرِ دَر آوَرَدَن دَحَرْفِ
 کِه مَابَعْدِ یَا یِ تَصْغِیرِ بُوَد اَز کَسْرَه دَا دَن دَوْ مَوْقِیَّةٌ شَد بَعْدَه وَاو سَا کُن مَاقِبِلِ اَو کَسُورَ آن وَاو رَا
 بَیَا بَدَل کَرَدَن دَوْ مَوْقِیَّةٌ شَد بَعْدَه دُو حَرْفِ اَز یَکِ عَیْنِ سَهْمِ اَمَدَ اَوَّلِ سَا کُن ثَانِی مَتَحَرَّکِ اَوَّلِ
 دَر دَوَمِ اَدْعَا مَ کَرَدَن دَوْ مَوْقِیَّةٌ شَد اَلَا هُ مَسْمُوعٌ فِی قِیَاقُوتِی قِیَاقُوتِی فِی رَا اَز لُغَتِی تَفْهِیْمَانِ تَفْهُوتِ
 تَفْهِیْمَانِ تَفْهِیْمَانِ کَتِیْمَانِ بِنَا کَرَدَن دَا کِه عِلَامَتِ اسْتِقْبَالِ بُوَد اَز اَحْذَف کَرَدَن مَابَعْدِ حَذَفِ مَتَحَرَّکِ
 نَا مَدَامِ رَهْمَانِ بَاشَد بِسُکُونِ اَخِرِ اَخْرَشِ رَا وَقْف کَرَدَن عِلَامَتِ وَقْفِ سَقُوطِ حَرْفِ عِلَاقِ شَد مَتَحَرَّکِ
 صِیغَه سَقُوطِ نَوَاتِ اَعْرَابِیَه شَد دِجَه رَا صِیغَه سَقُوطِ پَنج شَد دِیَکِ صِیغَه زِیْرَ کِه مَعْنِی اَسْتِ
 قِیَا اِلِی اَخِرِ **الطَّرَفُ مَسْمُوعٌ مَوْقِیَّانِ مَوْاقِیَّتِی تَفْهِیْمَانِ مَوْقِیَّتِی** مَانَدَ مَوْقِیَّتِی وَتَعْلِیلِ مَوْقِیَّتِی
 مَانَدَ مَرَا اَمَدِ تَصْغِیرِ اِزَانِ مَوْاقِیَّتِی اَسْمٌ مَکْبَرٌ بُوَد چُونِ خَوَاسْتَنَدَ کِه اَسْمٌ مَکْبَرٌ رَا مَصْنَعٌ کَسَنَدَ رُو کَرْدَ
 بِسَوِی صِلَش کِه مَوْقِیَّتِی بُوَد حَرْفِ اَوَّلِ رَا صَمَدَ دَا دَن دَثَانِی رَا فَتْحَ سَوْمِ جَا یَا یِ تَصْغِیرِ دَر آوَرَدَن
 حَرْفِ کِه مَابَعْدِ یَا یِ تَصْغِیرِ بُوَد اَن رَا کَسْرَه دَا دَن دَوْ مَوْقِیَّتِی شَد بَعْدَه صَمَدَ بَرِ اَتَقِیْلِ بُوَد اَن دَا خَاسْتَنَدَ اَتَقِیْلِ
 سَا کُنِیْنِ شَد مِیْیَانِ یَا وَتَمَوِیْنِ یَا رَا حَذَف کَرَدَن دَوْ مَوْقِیَّتِی شَد وَاَلَا هُ مَسْمُوعٌ مِیْیَقِیَّانِ مِیْیَقِیَّانِ مِیْیَقِیَّانِ
 مِیْیَقِیَّانِ دَر اَصْلِ مَوْقِیَّتِی بُوَد وَاو سَا کُن مَاقِبِلِ اَو کَسُورَ آن وَاو رَا بَیَا بَدَل کَرَدَن مِیْیَقِیَّانِ شَد بَعْدَه
 یَا مَتَحَرَّکِ مَاقِبِلِ اَو مُفْتَوَحِ آن یَا رَا بَالَتِ بَدَل کَرَدَن اَتَقِیْلِ سَا کُنِیْنِ شَد مِیْیَانِ اَلِی تَمَوِیْنِ اَلِی
 رَا حَذَف کَرَدَن مِیْیَقِیَّانِ شَد مِیْیَقِیَّانِ دَر اَصْلِ مَوْقِیَّانِ بُوَد وَاو سَا کُن مَاقِبِلِ اَو کَسُورَ آن وَاو رَا بَیَا بَدَل
 کَرَدَن مِیْیَقِیَّانِ شَد مِیْیَقِیَّانِ جَمْعِ تَکْسِیرِ اِزَانِ مِیْیَقِیَّانِ اَسْمٌ وَحْدَانِ بُوَد چُونِ اَخَوَاسْتَنَدَ
 کِه اَسْمٌ وَحْدَانِ رَا جَمْعِ تَکْسِیرِ کَسَنَدَ رُو کَرْدَ بِسَوِی صِلَش کِه مَوْقِیَّتِی بُوَد حَرْفِ اَوَّلِ ثَانِی رَا فَتْحَ
 دَا دَن دِ سَوْمِ جَا اَلِی جَمْعِ تَکْسِیرِ دَر آوَرَدَن دَحَرْفِ کِه مَابَعْدِ اَلِی جَمْعِ تَکْسِیرِ بُوَد اَز کَسْرَه دَا دَن دَوْ مَوْقِیَّتِی
 شَد بَعْدَه صَمَدَ بَرِ اَتَقِیْلِ بُوَد اَن دَا خَاسْتَنَدَ اَتَقِیْلِ سَا کُنِیْنِ شَد مِیْیَانِ یَا وَتَمَوِیْنِ یَا رَا حَذَف کَرَدَن دَوْ مَوْقِیَّتِی
 شَد مَوْقِیَّتِی تَصْغِیرِ اِزَانِ مَوْقِیَّتِی اَسْمٌ مَکْبَرٌ بُوَد چُونِ خَوَاسْتَنَدَ کِه اَسْمٌ مَکْبَرٌ رَا مَصْنَعٌ کَسَنَدَ رُو کَرْدَ

کردند بسوی اصلش که مؤنثی بود و حرف اول را ضممه دادند و ثانی را فتحه و سوم جایای تصغیر را آوردند
 و حرفیکه مابعد جایای تصغیر بود آن را کسره دادند و مؤنثی شد بعد ضممه بر یا ثقیل بود انداختند التماس
 ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و مؤنثی شد و یقاعه میقتانان و مؤنثی شد و اصل
 و مؤنثی بود و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بر یا بدل کردند و یقاعه شد بعد یا متحرک ماقبل
 مفتوح آن یا را بالف بدل کردند و یقاعه شد و یقاعه آن در اصل مفتوح بود و او ساکن ماقبل او کسور
 آن و او را بر یا بدل کردند و یقاعه شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند و یقاعه
 شد و مؤنثی شد و یقاعه آن است و یقاعه اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
 جمع نکنند در کردند بسوی اصلش که مؤنثی بود و حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جایای
 جمع تکمیل در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکمیل بود آن را کسره دادند و ثانی را حذف کردند
 مؤنثی شد بعد ضممه بر یا ثقیل بود انداختند التماس ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
 کردند و مؤنثی شد و یقاعه آن است و یقاعه اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر
 کنند در کردند بسوی اصلش که مؤنثی بود و حرف اول را ضممه دادند و ثانی را فتحه و سوم جایای تصغیر
 در آوردند و حرفی که مابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند و مؤنثی شد و یقاعه میقتانان و مؤنثی شد
 یقاعه در اصل مؤنثی بود و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بر یا بدل کردند و یقاعه شد بعد یا
 واقع شد بعد الف زائده آن یا را همزه بدل کردند و یقاعه شد برین قیاس است و یقاعه آن
 مؤنثی جمع تکمیل از آن یقاعه است و یقاعه اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
 کنند در کردند بسوی اصلش که مؤنثی بود و حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جایای جمع تکمیل
 در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع تکمیل بود آن را کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسور آن
 را بر یا بدل کردند و مؤنثی شد بعد و حرف از یک جنس صلیک که هم آمد اول ساکن ثانی متحرک
 اصل را در دوم ادغام کردند و تنوین نگن را حذف کردند برای منع صرف مؤنثی شد و مؤنثی
 تصغیر از آن یقاعه است و یقاعه اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند در کردند بسوی

[illegible]

[illegible]

اصلش که طایفه بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدود ساخته فتمه دادند و الف را حذف
 را حذف کردند طوی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند انتقام
 ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طوی شد طوی جمع تکسیر از ان طایفه است طایفه
 اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که طایفه بود
 حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مسکون ساخته الف و حدان را حذف کردند طوی شد بعده
 یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا ادغام کردند طوی شد بعده ضمه طایفه
 تکسیر بدل کردند جهت مناسبت یا طوی شد طوی جمع تکسیر از ان طایفه است طایفه اسم و حدان بود
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که طایفه بود حرف اول را ضمه دادند
 و ثالث را فتمه و در آخرش الف محدوده در آورده الف و حدان را حذف کردند طوی شد طوی
 جمع تکسیر از ان طایفه است طایفه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند
 و کردند بسوی اصلش که طایفه بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مسکون ساخته و در آخرش الف
 و تنوین در آورده الف و حدان را حذف کردند طوی شد بعده و او را یک کلمه بهم آمدند نخستین
 حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا ادغام کردند طوی شد بعده ضمه طایفه تکسیر بدل
 کردند از جهت مناسبت یا طوی شد طوی جمع تکسیر از ان طایفه است طایفه اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که طایفه بود حرف اول را ضمه دادند
 و ثالث را فتمه و بعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را حذف کردند طوی شد
 بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهم بدل کردند طوی شد طوی جمع تکسیر
 از ان طایفه است طایفه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی
 اصلش که طایفه بود حرف اول و ثالث را ضمه دادند و بعد ثالث را مسکون در آورده الف و حدان
 را حذف کردند طوی شد بعده و او را یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
 و او را یا کردند و یا ادغام کردند طوی شد بعده ضمه و او را تکسیر بدل کردند از جهت مناسبت

یا در یا او غام کردند و مطوی شد بعد ضممه و او را یکسیر بدل کردند از جهت مناسبت یا و مطوی شد
 و برین قیاس انداختنی صیغهای این باب مطای جمع تکسیر از ان مطوی است مطوی اسم
 و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود
 حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتنه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد
 جمع تکسیر بود آنرا کسر دادند و فتنه شد بعد و او ساکن ماقبل او کسوا آن و او را بیابدل کردند و مطوی شد
 بعد و دو حرف از یک جنس در یک کلمه هم آیند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
 مطوی شد و تنوین تکن را حذف کردند برای منع صرف مطای شد مطای تصغیر از ان مطوی
 است مطوی اسم یکبر بود چون خواستند که اسم یکبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی
 بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتنه و سوم جایای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یا تصغیر
 آنرا کسر دادند و مطوی شد بعد و او ساکن ماقبل او کسوا آن و او را بیابدل کردند و مطوی شد بعد
 و دو حرف از یک جنس در یک کلمه هم آیند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
 شد بعد و او را در یک کلمه هم آیند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا در یا او غام
 کردند و مطوی شد بعد و او را آخر را حذف کردند و مطوی شد مطوی کات مطای
 مطایه مطای جمع تکسیر از ان مطایه است مطویه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
 جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتنه دادند و سوم
 جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسر دادند و مطایه شد
 و او ساکن ماقبل او کسوا آن و او را بیابدل کردند و مطایه شد بعد و دو حرف از یک جنس در یک
 کلمه هم آیند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و مطایه شد تا و حدان را حذف
 کردند و مطایه شد تصغیر از ان مطایه است مطایه اسم یکبر بود چون خواستند که اسم یکبر را
 کنند و کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتنه و سوم جایای
 تصغیر در آوردند و حرفی که مابعد یا تصغیر بود آن را کسر دادند و مطایه شد بعد و او ساکن ماقبل

او کسوران و او را یابد که در دند ^{مطوی} می شود بده دو حرف از یک جنس در یک کلمه هم آیند
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند ^{مطوی} می شود بده و او را در یک کلمه هم
 نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا در ادغام کردند ^{مطوی} می شود بده و او را
 را حذف کردند ^{مطوی} می شود الف ^{مطوی} می شود م ^{مطوی} می شود ط ^{مطوی} می شود ک ^{مطوی} می شود ج ^{مطوی} می شود د
 بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند انتقای ساکنین شد میان الف
 تنوین الف را حذف کردند ^{مطوی} می شود م ^{مطوی} می شود ط ^{مطوی} می شود ک ^{مطوی} می شود ج ^{مطوی} می شود د
 اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند در کردند بسوی اصلش که ^{مطوی} می شود
 حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آورند و حرفی که مابعد
 الف جمع تکسیر بود آن را کسر دادند و ^{مطوی} می شود بده و ضممه بر الف قبل بود انداختند انتقای ساکنین شد
 میان یا و تنوین یا را حذف کردند ^{مطوی} می شود م ^{مطوی} می شود ط ^{مطوی} می شود ک ^{مطوی} می شود ج ^{مطوی} می شود د
 خواستند که اسم کبر را مصغر کنند در کردند بسوی اصلش که ^{مطوی} می شود بده و ضممه دادند و
 ثانی را فتح و سوم جایای تصغیر در آورند و حرفی که مابعدیای تصغیر بود آن را کسر دادند و ^{مطوی} می شود
 بده و او را در یک کلمه هم آیند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا در ادغام
 کردند ^{مطوی} می شود بده یا ثالث را حذف کردند ^{مطوی} می شود الف ^{مطوی} می شود م ^{مطوی} می شود ط ^{مطوی} می شود ک ^{مطوی} می شود ج ^{مطوی} می شود د
^{مطوی} می شود بده و اصل ^{مطوی} می شود بده یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند انتقای ساکنین شد
 میان الف و تنوین الف را حذف کردند ^{مطوی} می شود م ^{مطوی} می شود ط ^{مطوی} می شود ک ^{مطوی} می شود ج ^{مطوی} می شود د
^{مطوی} می شود بده و اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند در کردند بسوی
 اصلش که ^{مطوی} می شود بده و حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آورند و حرفی که
 مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسر دادند و ^{مطوی} می شود بده و ضممه بر الف قبل بود انداختند انتقای ساکنین شد
 میان یا و تنوین یا را حذف کردند ^{مطوی} می شود م ^{مطوی} می شود ط ^{مطوی} می شود ک ^{مطوی} می شود ج ^{مطوی} می شود د
 چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند در کردند بسوی اصلش که ^{مطوی} می شود بده و ضممه دادند

وثانی رافقه و سوم جایا قصیر در آوردند و حرفی که مابعد یای قصیر بود آنرا کسره دادند و طوئه شد
بعده و او یاء در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او یاء را یاء کردند و یاء را یاء
کردند و طوئه شد بعد از ثالث را حذفت کردند و طوئه شد و طوئه آنان مظهر و طوئه مظهر
در اصل طوئه بود با تحریک ماقبل او مفتوح آن یاء با الف بدل کردند و طوئه شد و برین قیاس
تغییل مظهر از آن مظهر است و طوئه اسم و حمدان بود چون خواستند که اسم و حمدان را
جمع تکبیر کنند در کردند بسوی اصلش که مظهر بود حرف اول وثانی رافقه دادند و سوم جالف جمع
تکبیر در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسره دادند و طوئه شد بعد از تاء و حمدان را
حذفت کردند و طوئه شد بعد از مظهر بر الفیل بود انداختند انتقاد ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذفت کردند و طوئه شد و طوئه از آن مظهر است و طوئه اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر بر مظهر
کنند در کردند بسوی اصلش که مظهر بود حرف اول ماضیه دادند و وثانی رافقه و سوم جایای
قصیر در آوردند و حرفی که مابعد یای قصیر بود آنرا کسره دادند و طوئه شد بعد از و او یاء در یک کلمه
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او یاء را یاء کردند و یاء را یاء کردند و یاء را یاء کردند
ثالث را حذفت کردند و طوئه شد و طوئه آنان مظهر و طوئه مظهر بود و یاء واقع شد بعد از
نامه آن یاء پنجمه بدل کردند و طوئه شد و برین قیاس است تغییل مظهر از آن مظهر است و طوئه
مظهر اسم و حمدان بود چون خواستند که اسم و حمدان را جمع تکبیر کنند در کردند بسوی اصلش که مظهر
بود حرف اول وثانی رافقه دادند و سوم جالف جمع تکبیر در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع
تکبیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسره آن الف را یاء بدل کردند و طوئه شد
و و حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول در دوم ادغام کردند
مظهر شد و تنوین تنکس را حذفت کردند برای منع صرف مظهر از آن مظهر بود و طوئه اسم کبر بود چون
خواستند که اسم کبر بر ماضیه کنند در کردند بسوی اصلش که مظهر بود حرف اول را ضم دادند و وثانی
رافقه و سوم جایای قصیر در آوردند و حرفی که مابعد یای قصیر بود آنرا کسره دادند بعد از الف ساکن

متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یار با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
 الف و همزه الف را حذف کردند جایی که شد و ترا رسد که گویی همزه ساکن ماقبل او مفتوح
 آن همزه را با الف بدل کردند جایی که شد جایی که در اصل جایی بود و تقدیم الیا علی الهمزة یا واقع
 شد بعد الف زائده و در اصل بسلاست نمانده است آن یار همزه بدل کردند جایی که شد بعد و
 همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان کسور بود ثانی را بیابا بدل کردند جایی که شد بعد و ضممه بر یا ثقیل
 بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند جایی که شد و این نیز سبب سیوین
 اما در سبب امام خلیل قلب مکانی نموده یار را بجای همزه بردند و همزه را بجای یا تحریف کردند
 جایی که شد محال فاض کردند جایی که شد جایی که در اصل جاییان بود یا واقع شد بعد الف هم
 فاض و در اصل بسلاست نمانده است آن یار همزه بدل کردند جایی که شد یا قلب مکانی کردند
 جایی که شد و در اصل جایی بود یا واقع شد بعد الف هم فاض و در اصل بسلاست نمانده است آن یار
 همزه بدل کردند جایی که شد بعد و همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان کسور بود ثانی را بیابا بدل
 کردند جایی که شد بعد و ضممه بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقای
 ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند جایی که شد تعلیل دوم جایی که در اصل جایی بود و قلب مکانی
 کرده همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جایی که شد بعد و ضممه بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند
 بعد از سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند جایی که شد جایی که شد
 جمع تکسیر از آن بجای است بجای اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع کنند گفتند
 رو کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف اول مفتوح بود و ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش نا آورند
 الف وحدان را حذف کردند جایی که شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند جایی که شد
 شد جایی که جمع تکسیر از آن بجای است بجای اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
 جمع کنند رو کردند بسوی اصلش که جایی بود حرف اول را ضممه دادند و ثالث را شد و سابع فتح
 دادند بعد مشد الف جمع تکسیر را آوردند و الف وحدان را حذف کردند جایی که شد جایی که جمع تکسیر

از آن جای است بجای اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع نمایند و کردند
 بسوی اصلش که جائی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشد ساخته فتحه دادند و الف را
 را حذف کردند و جمع شد جمع کسیر از آن جای است بجای اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع نمایند و کردند بسوی اصلش که جائی بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را
 مسکون ساخته الف حدان را حذف کردند و جمع شد بعد ضمه جمع را کسره بدل کردند از جهت
 مناسبت یا جی شد جی جمع کسیر از آن جای است بجای اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع نمایند و کردند بسوی اصلش که جائی بود حرف اول را ضمه دادند و الف
 را فتحه دادند و در آخر و الف ممدوده در آورده الف و حدان را حذف کردند و جمع شد بعد ضمه جمع
 را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا و یا را ساکن کردند از جهت تخفیف جی جمع کسیر از آن
 از آن جای است بجای اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع نمایند و کردند بسوی
 اصلش که جائی بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مسکون ساخته در آخر و الف و نون فریدان
 در آورده الف و حدان را حذف کردند و جمع شد بعد ضمه جمع را کسره بدل کردند از جهت مناسبت
 یا جی جمع کسیر از آن جای است بجای اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع
 نمایند و کردند بسوی اصلش که جائی بود حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتحه بعد ثالث
 الف جمع کسیر در آورده الف حدان را حذف کردند و جمع شد جی جمع کسیر از آن جای است بجای
 اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع نمایند و کردند بسوی اصلش که جائی بود
 حرف اول و ثالث را ضمه دادند و بعد ثالث را و مسکون در آورده الف و حدان را حذف
 کردند و جمع شد جی جمع کسیر از آن جای است بجای اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع
 کردند بسوی اصلش که جائی بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو افشود
 بدل کردند و سوم جایای تصغیر را آوردند و ثانی شش بعد از حرف از یک جنس در یک
 بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و جمع شد جی جمع کسیر از آن

در دوم از جای تصغیر
 و در دوم از جای تصغیر

بجای کشیده جایشده در اصل جایده بود و یا واقع شد بعد از الف اسم فاعل و وصل
به سلامت مانده است آن یار اهرمه بدل کردند بجایده بعد دو هزه در یک کلمه هم کنند
یکی از ایشان کسور بود ثانیه را بیا بدل کردند بجایده شد و تقلیل دوم بجایده در اصل بود و قلب
مکانی کرده هزه را بجای یار دند و بار بجای اهرمه بجایده شد و برین قیاس است در بابی صحت
این باب نیز که با جمع تکسیر از آن بجایده است بجایده اسم و حدان بود چون خوانند که اسم و حدان
جمع تکسیر کنند و در کذبوی اصلش که بجایده بود حرف اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت نبود
آزاد بود و مفتوح بدل کردند و سوم ها الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که ما بعد جمع تکسیر بود از آن
کسره دادند و ثانی و حدان را حذف کردند بجایده شد بعد و یا واقع شد بعد الف فاعل و ماقبل
نیز حرف علت است آن یار اهرمه بدل کردند بجایده شد بعد و دو هزه در یک کلمه هم آمدند یکی
از ایشان کسور بود ثانیه را بیا بدل کردند بجایده شد بعد هزه کسور واقع شد میان الف و یا
آن هزه را بیا مفتوح بدل کردند بجایده شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یار با الف
بدل کردند بجایده شد تقلیل دوم بجایده جمع تکسیر از آن بجایده است بجایده اسم و حدان بود چون
خوانند که اسم و حدان را جمع تکسیر در آورند کذبوی اصلش که بجایده بود حرف اول مفتوح بود
و ثانی قابل حرکت نبود آن را بود و مفتوح بدل کردند و سوم ها الف جمع تکسیر در آورده ثانی و حدان
حذف کردند بجایده شد بعد و قلب مکانی کرده هزه را بجای یار دند و یا را بجای اهرمه بجایده شد بعد
هزه کسوره واقع شد میان الف و یا آن هزه را بیای مفتوح بدل کردند بجایده شد بعد یا متحرک
ماقبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند بجایده جمع تکسیر از آن بجایده است بجایده اسم
و حدان بود چون خوانند که اسم و حدان را جمع تکسیر در آورند کذبوی اصلش که بجایده بود حرف
اول را ضمه دادند و ثالث را شده و ساخته نغز دادند و الف و حدان را حذف کردند و بجای
شد بجایده تصغیر از آن بجایده است بجایده اسم کبر بود چون خوانند که اسم کبر را مصغر کنند و در کذب
کذبوی اصلش که بجایده بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی قابل حرکت نبود آن را بود و مفتوح بدل

(حجی) گردید بعد کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند التقادسا کنین شد میان یا و همزه
یا را حذف کردند و حجی شد بعد بحرکت جیم از همزه وصل استقنا حاصل شد همزه را نیز حذف
کردن حجی شد و ترارسد که گویا همزه ساکن با قبل او سکوره آن همزه را بیابا بدل کردند حجی شد و در
باقی صیفهای نیز تعلیل بر همین دو وجه است و در صیفهای امر بالام و نهی و ترارسد که گویا
تا آخر و الطرف منه حجی عجباً عجباً عجباً اصل حجی بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
با قبل دادند حجی شد و برین قیاس استعجب عجباً جمع تکسیر از ان عجیبی است حجی اسم واحد
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند کردند بسوی اصلش که حجی بود حرف اول
مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند بجای می شد بعده قلب مکانی
کردند همزه را بجای یاء بردند و بار بجای همزه حجی شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف
و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند بجایی شد بعده یا متحرک با قبل او مفتوح آن یا را بابت
بدل کردن بجایا شد حجی تصغیر از ان عجیبی است حجی اسم وحدان بود چون خواهند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که حجی بود حرف اول را ضمّه دادند و ثانی را فتحه و
جایای تصغیر را آوردند حجی شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف ایشان
ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند حجی شد و الاله منه حجی عجباً عجباً عجباً
جمع تکسیر از ان عجیبی است حجی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند و حرفی که ابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند حجی شد بعده قلب مکانی کردند همزه را بجای یاء بردند و بار بجای همزه حجی
شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند بجایی شد
بعده یا متحرک با قبل او مفتوح آن یا را بابت بدل کردن بجایا شد حجی تصغیر از ان عجیبی است
حجی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمّه دادند و ثانی را فتحه و
جایا تصغیر را آوردند و حرفی که ابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند حجی شد بعده دو حرف از

مَکَادُن و مَادُون مَدَّ جَمْع تَکْسِیرِ اِزَان مَادَّ است مَادَّ اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَادَّ بود حرف اول مفتوح است
 و ثالث را نیز فتح دادند و در آخرش تا در آورده الف و حدان را حذف کردند مَدَّ شد بعده
 و حرف از پنجم در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند
 مَدَّ شد مَدَّ جَمْع تَکْسِیرِ اِزَان مَادَّ است مَادَّ اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
 جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَادَّ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدخته
 فتح دادند و الف و حدان را حذف کردند مَدَّ شد مَدَّ جَمْع تَکْسِیرِ اِزَان مَادَّ است مَادَّ اسم
 و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَادَّ بود حرف
 اول را ضم دادند و ثالث را مشدخته فتح دادند و الف و حدان را حذف کردند مَدَّ شد
 مَدَّ جَمْع تَکْسِیرِ اِزَان مَادَّ است مَادَّ اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر
 کنند رد کردند بسوی اصلش که مَادَّ بود حرف اول را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته لفت
 و حدان را حذف کردند مَدَّ شد بعده و حرف از پنجم در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
 متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدَّ شد مَدَّ جَمْع تَکْسِیرِ اِزَان مَادَّ است مَادَّ اسم و حدان
 بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَادَّ بود حرف
 اول را ضم دادند و ثالث را فتح و در آخرش الف محدود و در آورده الف و حدان را حذف
 کردند مَدَّ شد بعده و حرف از پنجم در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
 کرده در دوم ادغام کردند مَدَّ شد مَدَّ جَمْع تَکْسِیرِ اِزَان مَادَّ است مَادَّ اسم و حدان بود
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَادَّ بود حرف
 اول را ضم دادند و ثالث را سکون ساخته الف و فون فریتان در آورده الف
 و حدان را حذف کردند مَدَّ شد بعده و حرف از پنجم در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدَّ شد مَدَّ جَمْع تَکْسِیرِ اِزَان مَادَّ است مَادَّ اسم و حدان

رد کردند بسوی اصلش که **مَدَّةٌ** بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جایگاه تصغیر در
 آوردند و حرفیکه بالبعدهای تصغیر بود آنرا کسره دادند و میگردانند و بعد از دو حرف از یکجمله در یک
 کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول ساکن کرده در دوم ادغام کردند و میگردانند و الا که مسند **مَدَّةٌ**
مَدَّةٌ ثانی **مَدَّةٌ** میگردانند در اصل **مَدَّةٌ** بود و دو حرف از یکجمله در یک کلمه بهم آمدند هر دو
 متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند و بعد از اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
 ادغام کردند و میگردانند و برین قیاس است تعلیل **مَدَّةٌ** ثانی **مَدَّةٌ** جمع تکمیل از ان **مَدَّةٌ** است
مَدَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکمیل کنند در کردند بسوی اصلش که
مَدَّةٌ بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکمیل در آوردند و حرفیکه بالبعدهای
 جمع تکمیل بود آنرا کسره دادند و میگردانند و بعد از دو حرف از یکجمله در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
 اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند و میگردانند و تنوین ممکن را نیز حذف کردند و میگردانند
 و میگردانند تصغیر از ان **مَدَّةٌ** است **مَدَّةٌ** اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
 رد کردند بسوی اصلش که **مَدَّةٌ** بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جایگاه تصغیر
 در آوردند و حرفیکه بالبعدهای تصغیر بود آنرا کسره دادند و میگردانند و بعد از دو حرف از یکجمله در یک
 کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند و میگردانند و بعد از دو حرف
 میگردانند تصغیر از ان **مَدَّةٌ** است **مَدَّةٌ** اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
 حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جایگاه تصغیر در آوردند و میگردانند و بعد از دو حرف از یکجمله در یک
مَدَّةٌ میگردانند **مَدَّةٌ** در اصل **مَدَّةٌ** بود و دو حرف از یکجمله در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
 حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند و بعد از اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
 ادغام کردند و میگردانند و برین قیاس است تعلیل **مَدَّةٌ** ثانی **مَدَّةٌ** جمع تکمیل از ان **مَدَّةٌ** است
مَدَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکمیل کنند در کردند
 بسوی اصلش که **مَدَّةٌ** بود حرف اول و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تکمیل

در دو حرف اول
 و حرفیکه در اول
 و حرفیکه در اول
 و حرفیکه در اول

در آوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تحسیر بود آنرا کسره دادند و تا وحدان را حذف کردند و نگذاشتند
 شد بعده دو حرف از یکجمله در یک کلمه بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند
 نهادند و تنوین ممکن را برای منع صرف حذف کردند و نهادند شد و تنوین تصغیر از آن جمله است
 جمله اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مضمر کنند رد کردند بسوی اصلش که جمله بود
 حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم جایا تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یا تصغیر
 بود آنرا کسره دادند و نهادند شد بعده دو حرف از یکجمله بهم آمدند هر دو متحرک
 اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند و جمله دوم نهادند و تصغیر از آن جمله است
 است جمله اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مضمر کنند حرف اول را ضم دادند
 ثانی را فتح و سوم جایا تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آنرا کسره دادند و نهادند
 شد بعده دو حرف از یکجمله بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام
 کردند و جمله شد و بر همین قیاس است تعلیل در تصغیر ظرف و آله جمله تا آخر بر اصل خود است
 افعال التفضیل منه امکا امکا امکا امکا امکا اصل امکا بود دو حرف از یکجمله در
 یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بابتل دادند بعده اول ساکن ثانی
 متحرک اول را در دوم ادغام کردند و نهادند شد و بر همین وجه است تعلیل لکما لکما لکما لکما لکما
 امکا است امکا اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تحسیر کنند رد کردند بسوی
 اصلش که امکا بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را فتح دادند و سوم جا الف جمع تحسیر در آوردند
 و حرفیکه مابعد الف جمع تحسیر بود آنرا کسره دادند و نهادند شد بعده دو حرف از یکجمله
 در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند و نهادند شد
 امکا تصغیر از آن جمله است امکا اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مضمر کنند
 رد کردند بسوی اصلش که امکا بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح و سوم
 جایا تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یا تصغیر بود آن را

و اوست یوسر ایست اما فداک موسر لهر یوسر لهر یوسر لا یوسر لا یوسر لهر یوسر لهر
 یوسر الامر نه ایست لهر یوسر لهر یوسر لهر یوسر و الهی عنه لا یوسر لا یوسر لا یوسر لا یوسر لا یوسر لا یوسر
 و لهر یوسر موسر موسر موسر موسر ماضی معلوم ایست لهر یوسر لهر یوسر لهر یوسر ماضی مجهول اوست
 اوست اوست اما آخر اوست در اصل ایست یا ساکن ماقبل او مضموم آن یار اوست بدل
 کردند اوست شد و برین قیاس است تعلیل تا آخر صیغهای ماضی مجهول مضارع معلوم
 یوسر یوسر ان یوسر ان تا آخر یوسر در اصل ایست یا ساکن ماقبل او مضموم آن یار اوست
 بدل کردند یوسر شد و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع
 مجهول یوسر یوسر ان یوسر ان تا آخر یوسر در اصل ایست لهر یوسر لهر یوسر لهر یوسر ماضی مجهول و اسم
 فاعل و اسم مفعول همین وجه است که تعلیل ماضی است الامر نه ایست لهر یوسر لهر یوسر لهر یوسر اما آخر
 بر اصل خود است اجوف و او ی از باب افعال الاقامة برپا داشتن
 اقام یقیمه اقامه فهو مقیم و اقیمه یقام اقامه فداک مقام لهر یقیمه لهر یقیمه
 لا یقیمه لا یقام لن یقیمه لن یقام الامر نه اقیمه لهر یقیمه لهر یقیمه و الهی عنه
 لا یقیمه لا یقیمه لا یقیمه و لهر یقیمه مقام مقامات ماضی معلوم اقام
 اقامه اقامه اقامه در اصل اقوم بود و او متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت او
 را تفکر کرده ماقبل او اند و او در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن و او
 را الف ثانی بدل کردند اقام شد و برین قیاس است تا اقامتا اقمنا در اصل اقومن
 بود و او متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت او را تفکر کرده ماقبل او اند و او در اصل
 متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن و او را الف ثانی بدل کردند اقام ساکنین شد
 میان الف ثانی الف را حذف کردند اقمنا شد و برین قیاس است تعلیل تا آخر ماضی معلوم
 ماضی مجهول اقیم اقیمه اقیمه تا آخر اقیمه در اصل اقوم بود و او متحرک ماقبل او
 و او اند و او ساکن ماقبل او کسره و او را ی بدل کردند اقیم شد و برین قیاس است تا اقیمنا اقمنا در اصل اقومن بود

به هر دو وجه
 است تعلیل
 در مضارع
 مجهول و اسم
 فاعل و اسم
 مفعول همین
 وجه است
 که تعلیل
 ماضی است

تَرْجُئِينَ اَوْحِي تَرْجُئُونَ مَرْجُئِي در اصل تَرْجُئُونَ بود و او ای بود و در کلمه ثالثه چون رابع گشت
 ماقبل او ضمه نبود و آنرا بیا بدل کردند تَرْجُئِي شد بعد ضمه برایش ثقیل بود انداختند تَرْجُئِي شد
 تَرْجُئِيَان در اصل تَرْجُئُونَ بود و او ای بود و در کلمه ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن
 و او را بیا بدل کردند تَرْجُئِيَان شد تَرْجُئُونَ در اصل تَرْجُئُونَ بود و او ای بود و در کلمه ثالثه چون رابع
 گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند تَرْجُئِيَان شد بعد ضمه برایش ثقیل بود نقل کرده
 بیا قبل کردند بعد سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و وای را حذف
 کردند تَرْجُئُونَ شد تَرْجُئِيَان مانند تَرْجُئِيَان است تَرْجُئِيَان مانند تَرْجُئِيَان است تَرْجُئِيَان در اصل
 تَرْجُئُونَ بود و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند تَرْجُئِيَان شد تَرْجُئِيَان واحد
 مؤنث مخاطبه در اصل تَرْجُئُونَ بود و او ای بود و در کلمه ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه
 نبود آن و او را بیا بدل کردند تَرْجُئِيَان شد بعد ضمه برایش ثقیل بود انداختند التقای ساکنین
 شد میان ه و و یا یا اول را حذف کردند تَرْجُئِيَان شد تعلیل دوم تَرْجُئِيَان در اصل تَرْجُئُونَ بود و او
 واقع شد بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند تَرْجُئِيَان شد بعد ضمه برایش ثقیل بود انداختند تَرْجُئِيَان شد
 و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول تَرْجُئِيَان
 تَرْجُئِيَان تَرْجُئُونَ تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان
 تَرْجُئِيَان اَوْحِي تَرْجُئُونَ در اصل تَرْجُئُونَ بود و او ای بود و در کلمه ثالثه چون رابع گشت
 ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند تَرْجُئِيَان شد بعد ضمه برایش ثقیل بود و استخرج ماقبل او مفتوح آن را
 بالغ بدل کردند تَرْجُئِيَان شد و برین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع مجهول مضارع معلوم
 اَوْحِي در اصل اَوْحِيَان واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهم بدل کردند اَوْحِيَان شد اَوْحِيَان
 تَرْجُئِيَان تَرْجُئُونَ تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان تَرْجُئِيَان
 و او واقع شد بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند تَرْجُئِيَان شد بعد ضمه برایش ثقیل بود انداختند
 التقای ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف کردند تَرْجُئِيَان شد تَرْجُئِيَان در اصل تَرْجُئُونَ بود

[illegible]

نشد بعده همزه ساکن با قبل او مفتوح آن همزه را با الف بدل کردند و این شد ماض
باب تفهیل التثنية دایم ثنا گفتن ثنی یعنی تثنية فهو مثنی و
 ثنی یعنی تثنية فذاک مثنی لم یکن لم یکن لا یعنی کن یعنی کن یعنی
 الامر منه کن لکن لکن لکن و الهی عنه لا کن لا کن لا کن و الطرف منه
 مثنی مثنیان مثنیات ماض معلوم ثنی ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا
 ماض مجهول ثنی ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا
 یثنون تا آخر مضارع مجهول یعنی یثنیان یثنون تا آخر اسم فاعل مثنی مثنیان
 مثنون مثنیة مثنیان مثنیات اسم مفعول مثنی مثنیان مثنون مثناة
 مثنان مثنیات الامر منه کن ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا ثنیثا
 علامت استقبال بود آنرا حذف کردند و بعد حذف متحرک مانند ما همان باشد بسکون آن
 آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد **لفيف مفروق**
باب تفهیل التثنية اندر کردن و کسی و صی خود گذاشتن و صی یو صی توصیة
 فهو موصی ووصی یوصی فذاک موصی لم یوصی لم یوصی لا یوصی کن یوصی
 کن یوصی الامر منه ووصی یوصی یوصی و الهی عنه لا یوصی لا یوصی لا یوصی
 و الطرف منه موصی موصیان موصیات ماض معلوم ووصی ووصیا ووصیا ووصی مجهول ووصی
 ووصیا ووصیا تا آخر مضارع معلوم یوصیان تا آخر مضارع مجهول یوصی یوصیان
 تا آخر اسم فاعل موصی موصیان موصون موصیة موصیان موصیات اسم مفعول
 موصی موصیان تا آخر تعلیل و تصریف این باب مانند تعلیل و تصریف ثنی یعنی است
لفيف مقرون **باب تفهیل** التثوية نوز دیدن طوی طوی یطوی
 تطویة فهو مطو و طوی یطوی فذاک مطوی لم یطوی لم یطوی لا یطوی کن یطوی
 کن یطوی الامر منه طوی یطوی یطوی و الهی عنه لا یطوی لا یطوی لا یطوی

علامت وقتی سقوط حرف علت شد برآید و در تثنیه جمع مذکر مؤنث نون ساقط
 میشود مگر نون جمع مؤنث مهموز الفنا ناقص از باب مفاعله لئو اسأله
 فرو گذاشت کردن فاسی یواسی مؤسأله فهو مؤاس و دوسی یواسی مؤاسأله فذاک
 مؤاسی لم یواس لم یواس لا یواسی لا یواسی لکن یواسی لکن یواسی الامر داسی لم یواس
 لم یواس لکن یواس و انهی عنه لا فاس لا فاس لا یواس لا یواس و انظر منه مؤاسی مؤسأله
 مؤاسات و تعلیلات و تصریفات این باب مانند تعلیلات و تصریفات باب
 راعی یزعی است مضاعف از باب مفاعله الحاکمة بالکیر و تکی کرین
 حاک یحاک حاکمة فهو محاک و محوب یحاک محاکمة فذاک محاک لم یحاک لم یحاک
 لم یحاک لم یحاک لا یحاک لا یحاک لکن یحاک لکن یحاک الامر منه حاک حاکب
 لحاکب لحاکب یحاکب یحاکب یحاکب و انهی عنه لا یحاکب لا یحاکب
 لا یحاکب لا یحاکب لا یحاکب لا یحاکب لکن یحاکب لکن یحاکب و انظر منه محاکب محاکب
 محاکبات مثال واوی از باب افتعال الاثقاب همه قبول کردن اثقب
 یثقب و ثقابا فهو مئثب و ائثب یثقب و ثقابا فذاک مئثب لم یثقب لم یثقب
 لا یثقب لا یثقب لکن یثقب لکن یثقب الامر منه ائثب لئثب لئثب
 لئثب و انهی عنه لا یثقب لا یثقب لا یثقب و انظر منه مئثب
 مئثبات مئثبات ماضی معلوم ائثب ائثبا ائثبوا آخر ائثب در اصل ائثب
 بود و او واقع شد بجای فاکلمه در باب افتعال آنرا و رایتا بدل کردند و ثقب شد بعد و ثقابا هم آمدند
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و ثقب شد و ثقب در اصل ائثب بود و او واقف
 بجای فاکلمه در باب افتعال آن را و رایتا بدل کردند و ثقب شد بعد و ثقابا هم آمدند اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و ثقب شد و ثقب در اصل ائثب بود و او واقف
 بجای فاکلمه در باب افتعال آن را و رایتا بدل کردند و ثقب شد بعد و ثقابا هم آمدند

همزه وصل بحسب در اولش در آورند امر همان باشد بسكون آخر آخرش را وقت کردند علامت
وقتی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند و
ناقص یا بی از باب افتعال لا یجیبون لا یجیبون اجبتی اجبتی فهو
مجتبى واجبتى مجتبى اجبتی فذاک مجتبى لا یجیب لا یجیب لا یجیب
لن یجیبی لن یجیبی الامر منه رجبت رجبت لرجبت لرجبت و این مع لا یجیبون لا یجیبون
لا یجیب لا یجیب الظرف منه مجتبى مجتبیان مجتبیات رجبتی در اصل رجبتی بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مجتبى شد اجتبوا در اصل اجتبوا بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و
الف را حذف کردند اجتبوا شد یجیبون است اجبتی اجبتی ماضی مجبول اجبتی اجبتی
اجتبوا آخر اجتبوا در اصل اجتبوا بود ضممه بریا ثقیل بود و نقل کرده بما قبل و اند بعد سلب
حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند اجتبوا شد مضارع معلوم
یجبتی یجبتیان یجبتون تا آخر مضارع مجبول یجبتی یجبتیان یجبتون تا آخر اسم فاعل
مجتبى مجتبیان مجتبون مجتبیة مجتبیان مجتبیان مجتبیان مجتبیان مجتبیان مجتبیان مجتبیان مجتبیان
ثقیل بود و انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف کردند مجتبى شد مجتبون
در اصل مجتبون بود ضممه بریا ثقیل بود و نقل کرده بما قبل و اند بعد از سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مجتبون شد اسم مفعول نیز بهمین طریق
است مگر در اصلش یفتح باء است الامر منه اجبت اجبتیا اجتبوا اجبتی اجبتیا اجبتیان
رجبت را از رجبتی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آخر حذف کردند و بعد حذف ساکن
ماند همزه وصل بحسب در اولش در آورند امر همان باشد بسكون آخر آخرش را وقت کردند
علامت وقتی سقوط حرف علت شد اجبتی گشت و در باقی سقوط نونات میشود مگر نون جمع
ملوث مضاعف از باب افتعال لا یجیبون لا یجیبون و بلند بالا شدن

[illegible]

واوی از باب اشتغال اگر استیجاب سر و ار شدن استوجب استوجب

استیجاباً فهو مستوجب و استوجب استیجاباً با فداک مستوجب

که مستوجب استوجب استوجب کن استوجب الامر منه استوجب

استوجب استوجب استوجب و از این نه استوجب استوجب استوجب استوجب

الظرف منه مستوجب مستوجبان مستوجبات این باب مانند استخرج استخرج است

اجوف واوی از باب اشتغال اگر استقامه راست شدن راستان

استقام استقام استقامه فهو مستقیم و استقیم استقام استقامه فهو مستقام

که مستقیم استقام استقام کن استقام الامر منه استقام استقام استقام

استقامه و از این نه استقام استقام استقام استقام استقام استقام

استقامات ماضی معلوم استقام استقام استقام استقام استقام استقام

ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

و او متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او در اصل متحرک بود و او متحرک

استحقاق شد و نیز جائز است که گویند اینست که استحقاق نه و مستحق و استحقاق استحقاق
 حاصل است که استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق
 استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق استحقاق
 بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند استحقاق شد بعد یا متحرک ماقبل او حرف
 صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح
 گشت آن یا را با الف بدل کردند التقار ساکنین شد میان الف و الف را حذف کردند
 استحقاق شد استحقاق در اصل متحرک بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
 با قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گردید آن یا را با الف بدل کردند
 بعد الف را حذف کردند که اجل الحقیقه استحقاق شد استحقاق در اصل متحرک بود یا متحرک
 ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون
 ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقار ساکنین شد میان الف و الف را
 حذف کردند استحقاق شد و بر بنقیاس است استحقاق استحقاق در اصل متحرک بود یا متحرک
 ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون
 او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقار ساکنین شد میان الف و الف را حذف
 کردند استحقاق شد و بر بنقیاس است استحقاق استحقاق در اصل متحرک بود یا متحرک
 بود کسره بر اقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد یا را حذف کردند که اجل الحقیقه استحقاق شد
 استحقاق در اصل متحرک بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
 التقار ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند استحقاق شد استحقاق در اصل متحرک بود کسره
 بر اقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد یا را حذف کردند جهت خفت استحقاق شد
 بر بنقیاس است استحقاق استحقاق در اصل متحرک بود کسره بر اقیل بود نقل کرده با قبل

التقاء ساکنین شد میان هر دو یا بار اول را حذف کردند یعنی شد و برین تقیاس است
 تقلیل تا آخر مصراع معلوم شد یعنی **سینین سینین** تا آخر یعنی **صل** بود ضمیه بر یا
 ثقیل بود و انداخته یعنی شد بعد کسره بر یا ثقیل بود تفکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین
 شد میان هر دو یا بار اول را حذف کردند یعنی شد **سینین** **صل** بود کسره بر یا ثقیل بود
 تفکرده بما قبل دادند بعد یا را حذف کردند لاجل **سینین سینین** شد یعنی **صل** بود
 ضمیه بر یا ثقیل بود تفکرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
 یا و او یا را حذف کردند یعنی شد بعد یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
 تفکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند یعنی **صل** بود
 یعنی **صل** بود کسره بر یا ثقیل بود تفکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا بار اول
 را حذف کردند یعنی شد مصراع مجهول یعنی **سینین سینین** تا آخر یعنی **صل** بود
 بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یعنی شد بعد یا متحرک ما قبل او
 حرف صحیح ساکن حرکت یا را تفکرده بما قبل دادند بعد یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او
 مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را
 حذف کردند یعنی شد **سینین** **صل** بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
 تفکرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
 بعد الف را حذف کردند از جهت خفت یعنی **سینین** **صل** بود یا متحرک ما قبل او
 او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و او الف را حذف کردند
 یعنی شد بعد یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را تفکرده بما قبل دادند التقاء
 ساکنین شد میان الف و او الف را حذف کردند یعنی **صل** بود
 یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را تفکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد
 میان هر دو یا بار اول را حذف کردند یعنی شد **سینین** **صل** بود یا متحرک

الظرف منه مُتَعَبٌ مُتَعَبَانِ مُتَعَبَاتٌ این باب مانند صیغ است چنانچه نَصَرْتُ نَصْرًا یَتَصَرُّونَ
ناقض یائی از باب تفاعل النَصْبَانِ كُودَكَ شَرَدَنَ نَصْبَانِ یَنْصَبَانِ هَذَا
 فهو مُنْصَابٌ وَتُصَوِّبُ یُنْصَبَانِ نَصْبَانِ فَذَاكَ مُنْصَابٌ لِمُنْصَابٍ لِمُنْصَابٍ
 لَا یَنْصَبَانِ لَا یَنْصَبَانِ لَنْ یَنْصَبَانِ الْأَمْرُ مِنْهُ نَصَابٌ لِنَصَابٍ لِنَصَابٍ
 لِنَصَابٍ وَلِأَنَّهُ لَا یَنْصَبُ لَا یَنْصَبُ لَا یَنْصَبُ الظرف منه مُنْصَابٌ
 مُنْصَابَاتٌ مُنْصَابَاتٌ ماضی معلوم نَصَبَانِ نَصَابًا نَصَابًا وَهَذَا ماضی مجهول یُنْصَبَانِ
 تَصَوِّبُ الْأَمْرُ مَضَاعٌ یُنْصَبَانِ یَنْصَبَانِ الْأَمْرُ مَضَاعٌ یُنْصَبَانِ یُنْصَبَانِ
 یُنْصَبَانِ الْأَمْرُ مَضَاعٌ مُنْصَابٌ مُنْصَابَاتٌ مُنْصَابَاتٌ مُنْصَابَاتٌ
 مُنْصَابَاتٌ الْأَمْرُ مِنْهُ نَصَابٌ نَصَابًا نَصَابًا نَصَابًا نَصَابًا
 راز از تَخَصُّبِ یُنْصَبَانِ که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند و بعد حذف متحرک ماند
 امر همان باشد پس بگویند آخر آن حرف را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
 نَصَابٌ شد و در بانی سقوط وزن میشود **مضاعف از باب تفاعل** التَّحَابُّ
 بِالْیَمَنِ رَدِیَّتِ رَدِیَّتِ یَحَابُّ یَحَابُّ هَذَا ماضی مجهول یَحَابُّ یَحَابُّ هَذَا ماضی مجهول
 لَمْ یَحَابُّ لَمْ یَحَابُّ لَمْ یَحَابُّ لَا یَحَابُّ لَا یَحَابُّ لَنْ یَحَابُّ لَنْ یَحَابُّ
 الْأَمْرُ مِنْهُ یَحَابُّ یَحَابُّ یَحَابُّ لِنَحَابٍ لِنَحَابٍ لِنَحَابٍ لِنَحَابٍ وَلِأَنَّهُ
 لَا یَحَابُّ لَا یَحَابُّ لَا یَحَابُّ لَا یَحَابُّ لَا یَحَابُّ لَا یَحَابُّ
 الظرف منه مُنْصَابٌ مُنْصَابَاتٌ ماضی معلوم تَحَابُّ واصل تَحَابُّ بود و دو حرف از پیش
 در یک کلمه هم آمده هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تَحَابُّ شد و درین
 قیاس است در بانی ماضی مجهول تَحَابُّ تَحَابُّ تَحَابُّ واصل تَحَابُّ بود و دو حرف از پیش
 در یک کلمه هم آمده هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تَحَابُّ شد و در قیاس

فهرست ابواب مضامین تعلیلات

مضمون	مضمون	مضمون
صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب	تعلیلات باب تفعّل و تفاعل	ناقص یائی از باب مفعّل
تفعّل یفعّل	افیسلال	ناقص واوی از باب مفعّل
ایضا از باب مفعّل یفعّل	باب باعی مجرد و مرفوعه ایضا	ناقص یائی از باب مفعّل یفعّل
مفعّل یفعّل	وتفعّل و تفاعل	لغیف مفروق از باب مفعّل یفعّل
مفعّل یفعّل	باب فعلال و تعلیلات ابواب فعلیه	از باب مفعّل یفعّل
مفعّل یفعّل	وتفعّل و تفاعل	از باب مفعّل یفعّل
مفعّل یفعّل	مثال واوی از باب مفعّل یفعّل	لغیف مفرق از باب مفعّل یفعّل
ابواب ثلاثی مرفوعه یا فاعل	مثال یائی	از باب مفعّل یفعّل
باب تفعیل	مثال واوی از باب مفعّل یفعّل	مهموز العا از باب مفعّل یفعّل
باب مفاعله	مثال واوی از باب مفعّل یفعّل	از باب مفعّل یفعّل
باب فاعل و تفاعل	از باب مفعّل یفعّل	مهموز بعین از باب مفعّل یفعّل
تفعّل و تفاعل	از باب مفعّل یفعّل	مهموز اللام از باب مفعّل یفعّل
باب فعلال و تفاعل	اجوف واوی از باب مفعّل یفعّل	از باب مفعّل یفعّل
تعلیلات - باب فاعل	اجوف یائی از باب مفعّل یفعّل	مهموز اللام و اجوف یائی از باب مفعّل یفعّل
باب تفعیل	اجوف واوی از باب مفعّل یفعّل	مهموز الف و ناقص یائی از باب مفعّل یفعّل
باب مفاعله	ناقص واوی از باب مفعّل یفعّل	مهموز عین و مثال واوی از باب مفعّل یفعّل
باب فاعل	ناقص یائی از باب مفعّل یفعّل	مهموز العا و لغیف مفرق از باب مفعّل یفعّل
باب الفاعل	ناقص واوی از باب مفعّل یفعّل	مهموز عین و لغیف مفرق از باب مفعّل یفعّل

۱۱ج

DUE DATE

۲۹۲۳۷۵

--	--	--	--

